



اعلامیه توضیحی

مواضع ایدئولوژیک

«گروه» منشعب از

«سازمان چریکهای فدائی خلق»

روشنده انقلابی !

در آبانماه سال گذشته، انشعابی بمثابة نتیجه منطقی سیر ایدئولوژی "سازمان چریکهای فدائی خلق" در این سازمان بوقوع پیوست. این انشعاب نه تنها محصول رشد تناقضات درونی این سازمان، بلکه بطور عمده واکنشی در جهت تصحیح نارسائیهای و بن بستهای شمار میرفت که کل جریان "صلحانه" در حل مسائل و معضلات جنبش انقلابی کشور را بدانها دچار گردیده بود.

جریان "صلحانه" در زمانی بشیوه خود بخودی جوامعه ما را تسخیر کرد و بیشه عیش و زیانبار مبارزه را بپارلمان صادق، پر شور، جوان و ناآگاه تحمیل نمود که روبه رشد انقلاب جهانی هر چه بیشتر در جهت گرایش روزافزون توده ها به سوسیالیسم و نزدیکی فزاینده دموکراتهای انقلابی به کمونیستها وارد گاه سوسیالیستی صورت میگرفت. تناقضات حاد درونی سیستم جهانی سرمایه داری و منطق مبارزه بی امان طبقاتی، آنچنان فاکتهائی در پیشروی انقلابیون قرار میداد که پاسخ صحیح اینان، در جهت پیگیری مناقع توده های زحمتکش نمیتوانست جز با طرد اشکال و ایدئولوژی های نادرست و غلیل مبارزه ارائه گردد.

در چنین شرایطی از تسریع روند جهانی بسوی سوسیالیسم، صلح و ترقی اجتماعی، در سن دورانی که محتوای آنرا گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تشکیل میداد، زمانی بیش از ۶ سال لازم نبود تا سترونی این جریان "انقلابی" که محلهای تئوریکش جز با نفی ضروریات روبه گسترش جامعه ما فراهم نمیکردید، آزمایش شود.

ایدئولوژی جریانیهی که ما در بطن آن قرار داشتیم و خود جز مبنی از جریان "صلحانه" بشمار میرفت محصولی از تناقضات و آنر دهم جوشی از تکه پاره های تئوریهای گوناگونی بود که بهیچوجه تشابهی با مارکسیسم نداشتند. این تناقضات که در ابتدا ناچیز مینمودند و هیجانات اولیه بر آنها سیروش میگردانند، در بر خورد با واقعیات جامعه اندک اندک رشد میکردند. هر قدر مبارزات توده ها گسترش مییافت، ناتوانی این جریان در پیوند با آنان آشکار تر و تسرو مشخص تر میگردد.

جریان "صلحانه" که خود از هیجانات روشنفکرانه تغذیه میکرد و بقای خویش را در دامن زدن به همین هیجانات کاذب میدید، نمیتوانست با اندک وزشنسی از جانب مبارزات واقعی

توده ها رنگ نوازند. منطق و عقل سلیم مبارزه طبقاتی، بیحاصلی این شیوه مبارزه را بوضوح بزرگانکه گوشی شنوا و چشمانی باز داشتند، آشکار میساخت.

جریان "صلحانه" که ابتدا مدعی بود مبارزه آیدئولوژیک (یکی از سه زمینه مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه آیدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی) اهمیت خود را از دست داده است و جنبش ما به پراتیسین بیشتر احتیاج دارد تا تئورسین (مسعود احمد زاده - "مبارزه صلحانه"، هم استراتژی، هم تاکیک)، درگیر تضادهای آیدئولوژیک دشتناکی گردید. عدم وجود هیچگونه تحلیل صحیحی از جامعه و طبقات، عدم وجود هیچگونه برنامه درست و دقیقی برای انقلاب و نامشخص بودن هدف در عین کم بها دادن بدان عملاً با لنینیسم که معتقد بود بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد (لنین - "چه باید کرد؟") در تناقض فاحش قرار میگرفت. حتی در تحلیل موارد بسیار ساده و ابتدائی نیز در این جریان اتفاق نظر بر چشم نمیخورد. جریان "صلحانه" بیشتر از شعار روزیونیستی "جنبش همه چیز، هدف نهائی هیچ" پیروی میکرد تا از آن تئوری ای که بتوان آنرا تئوری پیشرو نامید.

اما تضاد فوق تنها عنگاهی میتوانست حل شود که عملاً جنبه های گوناگون آن در وجود افراد جداگانه تجلی گردد. تا زمانی که این تناقضات من حیث المجموع در جهان بینی یکایک افراد این جریان وجود داشت، نمیشد از مبارزه دو خط مشی مستقل سخن گفت.

در اواخر سال ۵۴ تطفه های مخالفت جدی با خط مشی غیر انقلابی حاکم بر این جریان شکل گرفت و ادامه مبارزه به شکاف موجود صورت جدی تری بخشید. رشد تناقضات طبقاتی و گسترش مبارزات اعتصابی طبقه کارگر در بهار سال ۵۵ و ناواری تئوریک و نا توانی عملی این جریان را بر رقتائی که شخصاً در جریان این اعتصابات قرار داشتند آشکارتر ساخت و مطالبات خون کلاسیک مارکسیستی، عمق و ژرفای بی مایگی این جریان را برجسته نمود.

ضربات بهار و تابستان ۵۵ در رشد این جریان صحیح که ایده های خویش را مستقیماً از آموزش آموزگاران کبیر پرولتاریا کسب میکرد، وقفه ای کوتاه مدت ایجاد کرد، ولی پس از بر طرف شدن نسبی حملات دشمن و تکامل و گسترش آن سرعت ادامه یافت.

حل تضادهای جریان "صلحانه" در سیر منطقی حرکتش، بصورت "انشعاب" در یکی از دو سازمان عمده اش صورت پذیرفت، و اکنون انشعاب کنندگان از جریانی که در طول قریب ۷ سال مبارزه طولانی برای خلق، جز نابود ساختن جمعی از بهترین و پر شور ترین سازمان - همان، ملیغان و مریغان بالقوه وی کاری صورت نداده است، نمیتوانند انجام وظایف انقلابی خود را، و جز با انتقادی بیرحمانه از خویش آغاز کنند.

* * *

بیش از ۶ سال پیش مبارزای به جنبش انقلابی و خلق زحمتکرها تحمیل گردید که بی ثمری و زیانباری آن بارها و بارها در تاریخ مبارزات طبقاتی بشدت رسیده است. دریا که ارائه — دهندگان این مبارزه جوانانی نا آگاه بودند و علیرغم اینکه عشق آتشین نسبت به پروتاریسا و توده های مستکثر و ایمان استوار به پیروزی سوسیالیسم و سعادت خلقهای کشور را با نفرتی عمیق از امپریالیسم و وابستگی داخلی وی بیگانه میکردند، از مبارزه واقعی جهت تحقق این اهداف درک درستی نداشتند. اینان با آنچنان شوری به جانبازی و فدائاری پرداختند و نمود آنچنان انرژی انقلابی عظیمی را در جامعه ما مشاهده میسازند که شاید عمق صداقت و انرژی مواجه در آن در تاریخ جنبش انقلابی کشور ما سابقه نداشته. چنین التهاب و انرژی جوشانی که بیدریغ جان را در مقابل مبارزه بذاتریکیختی توده ها ناچیز میسازد، تنها نشان آن بود که خلق ما برای تأمین نیازهای رشد و توسعه و حل تضادهای مؤمنش از شتاب غنی برخوردار است. میتوانست ای که غنای آن تراکم انرژی عظیمی است که بدشمنان خاق نشان میدهد که دیگری به آنها اجازه نخواهد داد تا سادگی بحران انقلابی آینده را به سفره عیش و نوش دیربای دیگری تبدیل سازند.

اما تنها عشق به توده ها نمیتواند ما را از لحاظ زمان به منافع واقعی آنها محضون دارد. هنگامیکه به علل و التهاب فزون از حد و صداقت و جانبازی و فداکاری تحسین انگیز رفقای خود می اندیشیم، نمیتوانیم از زخم و دردی که این دوران بسیار دراز و پرمیاهویر خلق ما وارد آورد، استعاضا نباشیم.

اگر ما این شیوه از مبارزه را مورد انتقاد قرار میدهیم و آنرا مردود میسازیم، بهیچوجه بدان معنی نیست که شخصیت برجسته این مبارزان مورد تردید قرار گیرد. اگر ایزادی وجود دارد نه در کمبود تلاش و انرژی برای رسیدن به هدف است، چرا که تا آنجا که سخن از پایداری و پایداری در این جهت است این مبارزان با عرضه داشتن حداکثر آنچه که از یک انقلاب صادق میتوان انتظار داشت، کمبودی را در این زمینه باقی نگذاشته اند، بلکه انتقاد ما اینست که اینان برای رسیدن به هدف از تئوری ای پیروی میکردند که در ماهیت امر بهیچوجه انقلابی نبود و نه تنها لحظه دستیابی به هدف را نزدیک نمیکرد، بلکه به شدت بدان زیان میرساند. سخن بر سر این نیست که چرا اینان جانبازی را شرط اول مبارزه قرار دادند، بلکه بر سر آنست که فداکاری اینان نه بفتح توده های زحمتکش، بلکه مستقیماً بفتح دشمن خلق تمام میشد. مبارزه ای که قریب ۷ سال پیش آغاز گردید و تحت قالبهای متفاوت مذموب و مارکسیسم متها در شکل و محتوایی یکسان عرضه شده نه بر پایه وضعیت عینی موجود جامعه ما، بلکه بر شورش و هیجاناتی استوار بود که به علت عدم پیروی از یک تئوری صحیح، عملاً در نقطه مقابل ضروریات

عینی قرار گرفتند .

ماکسیسم - لنینیسم این حقیقت بزرگ را کشف کرده است که تکامل جامعه بشری نیز مانند تکامل طبیعت تابع قانونمندی خاص خود و مستقل از اراده و ذهن انسانهاست . باید ارج این کشف بزرگ علمی را شناخت و آنرا نه در حرف بلکه در عمل ، نه بطور کلی بلکه در هر اقدام و ولو کوچک ، در نظر داشت و بحساب آورد . کسیکه نخواهد به این امر اساسی توجه کند ، علی‌رغم شور و رونی و غلبی سرشار از احساسات پاک ، نقش‌رشتی در انقلاب ایفا نخواهد کرد .

جدائی این مبارزان از توده ها از همان ابتدا با این حقیقت همراه بود که آنان واقفیت را تنها در ذهن خویش ساخته و برای مقاصد انقلاب و انقلابی معنائی ذهنی و ناصحیح قائل بودند . آنها عقاید و نظریات خود را نه از زندگی زنده و با انگا به علم ، بلکه از تصورات و آرزوهای باطنی و دنیای درونی خویش ، با انگا عقاید شبه علمی نتیجه می‌گرفتند . اگر این رفتار به اصل انگا به اسلحه معتقد بودند بدان دلیل بود که قادر نبودند به اصل انگا به توده ها معتقد باشند . آنها هنر شکوایی و قدرت تمارج خلق و کار در میان توده را بهیچوجه ادا نبودند . برای این مبارزان اراده ، تصمیم ، تمایل به برانداختن آنچه مطابق میل آنها نیست ، با لا ترین اصل قرار گرفت و در حالیکه اراده آنان درست در نقطه مقابل قوانین عینی طبیعت و جامعه قرار داشت . آنان اراده خود را مستقل از واقعیت خارج بشمار آوردند ، و معنیات خود را مطلق کرده ، پیوند و رابطه ، مقابل علت و معلول را طرد کردند . در نتیجه انسان انقلابی در نزد ایشان انسانی گردید که دنیای روحی معینی دارد ، برای قداکاری و از خود گذشتگی آماده است ، عزم راسخ دارد که جهان را مطابق میل خود بنا کند ، ولی همین انسان با دنیای خارج ، با جریان تکاملی آن و نیروی محرکه این تکامل در ارتباط نیست . او نمی‌خواهد بسعه قانونمندی تکامل کردن نهد ، زیرا این قانونمندی در چارچوب تنگ احساسات و اراده برآشفته و شتابزده او نمی‌گنجد .

این مبارزه که از ابتدا نطفه نابودی را در بطن خویش بصورت تضاد میان عشق بتوده ها و عدم توانائی درک نیازهای واقعی آنان و تضاد میان تایید لفظی ماکسیسم توأم با نقض عملی آن در خود داشت ، اکنون بهمن بست رسیده است . توقف حوادث مبارزات واقعی توده ها بی‌حاصلی این شیوه مبارزه را با روشنی خاصی بنمایش می‌گذارد و بعیان نشان می‌دهد که :

زمانیکه هنوز لحظه ابراز قدرت توده ها فرا نرسیده ، تنی چند از جان گذشته قداکار می‌توانند ترازوی مرگ در راه انقلاب را بهنایش گذارند و قطرات اشکی از عذر داری جاری سازند ، اما هرگز انقلابی برپا نخواهند انداخت .

مختصری دربارهٔ تئوری جریان "صلحانه"

"کشاندن پیشاهنگ یک و تنها بمیدان پیکار قطعی، همچنانکه هنوز تمام طبقه و توده های انبوه به پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ برخاسته یا دست کم موضع بیطرفی نیکخواهانه در قبال آن اتخاذ نکرده اند و از پشتیبانی از دشمن بکلی دست نکشیده اند، اقدامی است نه تنها نابخردانه، بلکه حتی تبیهکارانه." (لنین - "بیماری کودکی "چپگرایی" در کمونیسم")

در جرگهٔ کسانی که خود را مارکسیست مینامند ظاهراً این موضوع دیگر محل اختلاف نیست که تحول جامعه بشری امریست عینی که موافق قانونمندی ویژه خویش و در و رای خواست ذاتی افراد جامعه قرار دارد. این تحول عینی همواره در جهت تطابق مناسبات تولیدی با نیازمندیهای رشد نیروهای مولده سیر میکند و آنگاه که مناسبات تولیدی از شکلی برای تکامل نیروهای مولده به یای پند آنها بدل شوند، دوران انقلابهای اجتماعی فرا میرسد.

اما توافق بر سر این مسئله هنوز بمعنای داشتن درک واحد از اندیشهٔ مارکسولینس و تعمق در آن نیست. باید این نکته را هم در یافت که انقلابهای اجتماعی خود بخود به وقوع نمیپیوندند، تحول جامعهٔ طبقاتی از طریق مبارزهٔ طبقاتی و نفوذ آن انجام میگردد و انقلاب بمعنای سیاسی آن عبارتست از انتقال قدرت حاکمه از دست طبقهٔ میزبند به دست طبقهٔ بالنده. پیدايش عدم تطابق میان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده، هنوز بمعنای پیدايش شرایطی که انتقال قدرت حاکمه را مقدور سازد نیست. این عدم تطابق باید در قدرت حاکمه و مناسبات

ابطال متعکس شود و شرایط عینی بوجود آورد که انتقال قدرت را بطور عینی مقدور سازد.

ب عنوان مثال جامعه ما از زمان انقلاب مشروطیت تا کنون در دوران انقلاب دموکراتیک بسر میرود ولی شرایط عینی برای تحقق این انقلاب تنها در مقاطع عینی از تاریخ جامعه (بهنگام انقلاب مشروطه، سالهای ۳۲ - ۲۹ و ۰۰) پدید آمده است. و باید اضافه کرد که نه اکنون و نه ۷ سال پیش چنین شرایطی فراهم نبوده و نیست (هرچند که اکنون شرایط عینی به مراتب سریعتر از ۷ سال پیش رفع میگردد).

چنین شرایطی (شرایط عینی برای تحقق انقلاب) بر اساس تریات انقلابهای جهانی تصرف، مشخص و دقیق یافته و بتوسط لنین چنین جمع بندی گردیده است:

"۱ - عدم امکان برای طبقات حاکم که حاکمیت خود را بلا تغییر نگاه دارند و آنچه بحرانی در "بالاها" یعنی در سیاست طبقات حاکم که بتواند شکافی ایجاد کند تا عدم رضایت و خشم طبقات متعکس در این شکاف فرو ریزد. برای فرارسیه ن

انقلاب معمولاً کافی نیست که "یائینی" ها نخواهند بلکه بعلاوه لازم است که "بالائی" ها بتوانند مانند سایر زندگی و حکومت کنند.

۲ - تشدید - بیشتر از حد معمول - ناراضی و فقر ایثات مستمکن.

۳ - وبدل لایل فوق الذکر، افزایش قابل ملاحظه فسادیت توده ها که در دوران "ملح آمیز" اجازه میدهند آنها را با خیال راحت غارت کنند، ولی در مواقع توفانی زیر تاثیر محیط بحرانی و همچنین توسط خود بالائی ها به برآمد مستقل تاریخی جلب میشوند.

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۲۶، صفحه ۲۱۶)

و نیز تصریح میکند که:

"تنها ستم، عمره رستم که شدید باشد، زمینه وضع انقلابی در کشور بوجود نمیآورد و بدآورنده برای انقلاب کافی نیست که یائینی ها نخواهند مانند گذشته زندگی کنند، برای آن همچنین لازم است که بالائی ها بتوانند مانند گذشته فرمانروایی کرده و کشور را اداره کنند."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۲۶، ص ۱۹۴)

لنین در اثر داینامه خود "بیماری کودکی" چپ گرایی در کمونیسم "قیب بیست بار بیهوشی این شرایط باز میگردد تا جنبش جوان کمونیستی آنزمان را از بیطری شتابزدگی و تلاش برای برآنداختن انقلاب قبل از پیدایش وضع انقلابی برحذر دارد. وی به این مبارزان می آموزد که تا وقتی طبقات حاکم میتوانند مانند سابق حکومت کنند، نمیتوان آنها را برانداخت و لذا نباید کودگانه و از روی شور و شوق انرژی انقلابی را هدر داد و جنبش زبان رسانید. وی میگوید:

"برای هر مارکسیست جای تردید نیست که بدون وضع انقلابی انقلاب ممکن نیست و تازه هر وضع انقلابی هم به انقلاب نمی انجامد."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۲۶، ص ۲۱۸)

و تا وقتی وضع انقلابی پدید نیامده (عاملی که پیدایش آن کاملاً مستقل از اراده و تمایلات ما است) باید به تدارک اثر سیاسی انقلاب پرداخت و آمادگی یافت تا وقتی وضع انقلابی پدید آمد از دست نرود:

"بسی دشوار تر و پرازنشتر است که انسان هنگامی بتواند انقلابی باشد که همواره شرایطی برای مبارزه مستقیم و آشکارا و قضا انقلابی وجود ندارد و بتواند از منافع انقلاب (بوسیله فسادیت ترویجی، تبلیغاتی و سازمانی) در موسسات غیر انقلابی و اغلب صرفاً ارتجاعی و در شرایط غیر انقلابی و در بین توده ای که قادر نیست

بید رنگ بلزوم اسلوب انقلابی فعالیت بی برد ، دفاع نماید .

(لنین - " بیماری کودکی ")

درست در زمانیکه وضع انقلابی اصولا در جامعه ما وجود نداشته و علامات اصلی آن بچشم نمیخورد ، در شرایطی که کار تبلیغی و ترویجی و سازمانی برای آگاهسازی و تشکیک ساختن توده ها وظیفه اساسی در رزمند آگاه و راستینی را تشکیل میداد (و هنوز هم میداند) ، مبارزان ما پیروی از هیجانات درونی خود و با نادیده انگاشتن واقعیات عینی به اقدامی ماجراجویانه پرداخته و با زدن برجسب " ایورتونیست " بر عرمار کیستی که خواستار پیروی از اصول اساسی این جهان بینی علمی میگردد ، حد اشی خویش را از توده ها و مبارزان و نیازهای آنان سجل کردند . لنین مینوشت :

" قانون اساسی انقلاب ، که تمام انقلابها و از جمله بحرسه انقلاب روسیه در رتین بیستم

آنها تأیید نموده اند ، از اینقرار است : برای انقلاب کافی نیست که توده های

استثمار شوند و مستکثر به عدم امکان زندگی بشیوه سابق بی برند و تغییر آنها را

طلب نمایند ، برای انقلاب ضروری است استثمارگران نتوانند بشیوه سابق زندگی و

حکومت کنند . این حقیقت را بسیار دیگر چنین میتوان بیان نمود : انقلاب

بدون یک بحران ملی عمومی (که هم استثمارگران و هم استثمار شوندگان را در بر

گیرد) غیر ممکن است . لذا برای انقلاب باید اولا کوشید تا اکثریت کارگران (یا

بهر حال اکثریت کارگران آگاه ، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال) کاملاً بضرورت

انقلاب بی برند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند . ثانیاً حقیقتات

حاکمه به آنچنان بحران خصوصی دچارند ، باشند که حتی عقب مانده ترین توده

ها را نیز به سیاست جلب نمایند ، و دولت را ضعیف سازند و سرنگونی آنها تسریع

کنند ." (لنین - " بیماری کودکی ")

اگر ابلق گفته لنین قانون اساسی تمام انقلابها عدم توانائی طبقات حاکمه در حکومت به

شیوه سابق و " جلب شدن عقب مانده ترین توده ها " به سیاست را از شرایط لازم و ضروری

برای تحقق انقلاب میدانند ، رفیق مسعود احمد زاده در نفی صریح این قانون عام و ترجیه این

اقدام ماجراجویانه معتقد است که اگر در شرایط روسیه موقعی میشد دست به انقلاب زد که

توده ها وسیعاً امکان زندگی در شرایط موجود را نفی کرده و عملاً طالب تغییر آن گردند و نیز

طبقه حاکمه هم نتواند بشیوه های سابق حکومت کند ، ولی در شرایط ایران این قانون دیگر

محتمل خود را از دست میدهد ، و آنهم بشکل وی در شرایطی گفته تنها از " جلب شدن عقب -

مانده ترین توده ها سیاست " سخنی نیست بلکه :

* کارگر نه امکان پذیرش آموزش سیاسی را دارد و نه آنرا میپذیرد. *

(" مبارزه مسلحانه هم ... " ص ۴۳)

احمدزاده همچنین معتقد است که در کشور ما شرایط عینی (وضع انقلابی) وجود داشته است ولی اگر به سرتاسر کتاب وی بنگریم هیچگونه دلیلی علی برای اثبات این مدعا نخواهیم یافت . ظاهراً وی برحسب زدن و دشنام دادن را بر استدلال کردن ترجیح داده است :

" ... هرگونه توسل به آماده نبودن شرایط عینی انقلاب همین اپورتونیزم ، سازش -

کاری و فریسم ، نشانه فقدان شباهت سیاسی و توجیه بی علی است . "

(همانجا ، ص ۴۳)

آیا دلیل قاطع تر از این میتوان یافت ؟ !

ولی ما که در دوران تجربه علی بناد رستی چنین استدلالی پی برده و بهوضوح گونشی رسیدیم ، بفحوی میدانیم که همین نا آگاهی ما به فتح چنان عرصه وسیعی نائل شد که در آن مارکسیسم واقعی ، شدت رنگ پریده و ضعیف گردیده بود . برده غلیظ و ضخیم نتیجهانات روشنگرانه دقیقاً با این توجیهات ، واقعیات را از مبارزان پنهان میداشت و مارکسیسم واقعی را که وی را شدت بخاطر بی انداخت ، با نام اپورتونیزم طرد میکرد .

ریشه های مادی پیسدا این جریان " مسلحانه "

" ... نباید تصور کرد که تمام نمایندگان دموکراسی دکاندار یا خئون دکانداران

هستند . اینان از نظر معلومات و موقعیت فردی خویش نمیتوانند زمین تا آسمان

با آنها تفاوت داشته باشند . عاملی که آنها را بنمایندگان خرده بورژوا بدل

میسازد اینست که مغز آنها نمیتواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر

به گذشتن از آن نیست - فراتر رود و بدینجهت در زمینه تئوریک بهمان مسائل و

همان راه حلهایی میرسند که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی

خود در زمینه یراتیک به آن میرسند . بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی

یک طبقه با خود طبقه ای که نمایندگی آنها را

(*) در اینجا باید اضافه کرد که ما با عقیده احمدزاده موافق نیستیم و معتقدیم که پرولتاریای

ایران هم در آنوقت و هم حالا (البته اکنون در مقیاس بسیار وسیعتر) تشنه آموزش سیاسی بوده

و هست ولی همچنین معتقدیم که این طبقه به آموزش را نمیپذیرد . احمدزاده درست بهعلت

ناشکینائی خویش در کار میان نموده ما به چنین حکمی دست یافته است .

دارند نیز بر همین منوال است .

(مارکس - " تجدیم برور لوثی بنایارت ")

اصلاحات ارضی رشد روابط سرمایه داری را در جامعه ما بشدت تسریع کرد . نیروی کار بسیار زیادی که بر اثر این عقب نشینی طبقه حاکمه آزاد گردید بسرعت جذب واحد های تولیدی کوچک و بزرگ شده و طبقه کارگر رشد کمی عظیمی یافت و یوازات آن استثمار کار مزدوری و انباشت سرمایه ها (که خود در ارتباط مستقیم با سرمایه های امپریالیستی صورت میپذیرفت) غول آسا گسترش یافت . در این شرایط مسئولیت بسیار سنگینی بر دوش بیازان انقلابی ، بویژه کمونیستها در تدارک انقلاب آینده در زمینه کار پیگیری ترویجی ، تبلیغی و سازمانی در میان طبقه کارگر جوانی که بسرعت قوام مییافت و تجارب مبارزات قبلی در آن پراکنده و کمزنگ میگردد ، قرار می گرفت .

دور نمای بحران آینده را بخوبی میشد از وضعیت سیستم اجتماعی - اقتصادی جامعه دریافت . اصلاحات ارضی بسرعت عدم توانائی خویش را در بر آوردن خواستهای دهقانان بروز میداد و وابستگی شدید اقتصاد کشور به اقتصاد سرمایه داری جهانی از قریب الوقوع بودن يك بحران عمیق اقتصادی و سیاسی حکایت داشت .

رونق اقتصادی سرسام آوری که بدنبال اصلاحات ارضی پدید آمد ، در سالهای پیدایش جریان " صلحانه " یا توری اندک ، دوران اوج خود را میگذرانید . در شرایطی که سه تخذای های روزنی طبقه حاکمه نمود چشمگیری نداشته و اصولا تعیش از " ناتوانی وی در حکومت بشیوه سابق " سخن گفت ، خرده بوروازی که خود قشری روبه نابودی است و در شرایط دیکتاتور خفگان بار ، با سرکوب بوروکراتیک و نظامی بجانب این سرنوشته محتوم رانده میشد بدون آنکه بتواند شرایط واقعی برای مبارزه مستقیم را درک کند بنبر مرگ و زندگی دست زد . ناشکیائی وی به او اجازه نداد تا از سوسه يك ماجر جوشی بی موقع و زیانبار احتراز کند .

روشنفکران که عمدتا خود از چنین منشا طبقاتی برخوردار بوده و دیکتاتوری بشدت تمایلات دموکراتیک آنان را می آورد ، با تاثیر مستقیمی که از تلاطمات جهانی و پیروزیهای (*) البته باید اضافه کرد که اگر از رونق اقتصادی سخن میگوئیم ، نه بمعنای رشد سالم يك اقتصاد خوان ، بلکه بمعنای رشد سرطانی يك اقتصاد بیمارگونه است .

نخشم (۱۳۵۱ - ۱۳۴۱)

(**)

سال	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱
درصد	۶/۲۶	۵/۵۲									
درصد											
درصد											

بی درین خلقها کسب میکردند ، تحت تاثیر ثنویهای مصیوب و غیر علمی بمبارزه پرداختند .
لنین مینویسد :

"خرده بورژوازی دیوانه شده از دشت های سرمایهداری پدید میآید که بسان
آنا رسیسم از خصایص تمام کشورهای سرمایهداری است ، نا استواری این انقلابیگری
سرنوشتی آن ، خاصیت تبدیل سریع آن به انحامت و تسلیم ، بی عقلی ، پنداری و
حتی شیفتگی دیوانه وار به این یا آن جریان بورژوازی مد روز ، همه اینها مطالبی
است برهنگان معلوم ، ولی پذیرش تجربیدی و ثنویک این حقایق هنوز بهمیچوجه
احزاب انقلابی را از ارتکاب اشتباهات کهنه ای که عماره بعلل ناگهانی ، بشکلی
کمی تازه و با پوشش و یا آرایش قبلا دیده نشده ، در محیطی خاص و کم و بیشتر
بگربورژ میگرد ، مصون نخواهد گرداند ."

(لنین - "بیماری کودکی ... ")

این "اشتباهات کهنه" که لنین بدان اشاره میکند ، در جامعه همان ثنوی پوسیده
"ترورگر دی" بود که با "شکل کمی تازه" و پرططراق "تبلیغ مسلحانه" یا "مبارزه مسلحانه"
در محیط "بکر" روشنفکران ناآگاه از مبارزات طبقاتی ، بروز کرد :

لنین در مورد چنین جریانات مشابهی که در روسیه بعلت محیط سنگین خرده بورژوازی ،
بگرت و با شیاعوی بسیار سطح آمده و بمبارزه با مارکسیسم میپرداختند میگوید :

"جریانات بیانگر نظریات سیال و ناپایدار صرفا سنتی قشرهای میانه و غیر مشخص
روشنفکران میکوشند تا هر قدر حوادث پراوازه تر باشند ، اقدامات شلوغتری را
جایگزین نزدیکی با طبقات معین کنند . " شلوغ کنیم دادا تر ، شلوغ کنیم " ، چنین
است شعار بسیاری از عناصر دارای روحیات انقلابی که گرد باد حوادث آنها را
بشور آورده ، ولی هیچگونه تکیهگاه ثنویک و اجتماعی ندارند ."

(لنین - "ماجراجویی انقلابی ")

انقلابیگری خرده بورژوازی که مشخص ترین خصیصه این جریان همه گیر در جامعه ما
بود ، در واقعیت امر بسرنوشتی انقلابی معینی نیست . این انقلابیگری عمیان خرده بورژوازی
برآشفته ای است که حتی منافع واقعی خود خرده بورژوازی را نیز نمیتواند تأمین کند و بدین
جهت بیانگران آنرا اصولا نمیتوان نماینده منافع واقعی هیچگونه قشر یا طبقه خلقی نامید .
سرنوشت عمیان خرده بورژوازی شکست است و مبارزه وی تنها آنهانگام منافع واقعی وی را تأمین
خواهد کرد که در جریان این مبارزه به نقطه نظرهای پرولتاریا نزدیک گردد و آنرا بپذیرد .

"بهارهٔ سلحانه" یا "تسورفسردی"

"تسور منطق خود را دارد، منطق نوید شدن از حزب و از انقلاب خلقی، منطق باور از دست رفته به توانائی توده‌ها بهارزهٔ مستقیم انقلابی، منطق حالت غیرعادی و همستریک مخترع، روشنفکران، منطق ناتوانی در کار پیگیری و مصرانه، منطق ناتوانی در بکار بردن اصول اساسی تاکیکی و تشویک در شرایط تفسیر یافته، منطق ناتوانی در کار ترویجی، تهییجی و سازمانی ..."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۵، ص ۱۴۴)

رفتای ما در ابتدا، قبل از اقدام به "عملیات سلحانه"، باید وظایفی که مارکسیسم بر عهدهٔ آنان قرار میدهد بجانب کار تبلیغی و ترویجی و سازمانی، روان شدند ولی خیلی‌س زود از آن سرخوردند. اینان توانائی ارائهٔ یک کار مستمر و پیگیری را در خود ندیدند و فشار دیکتاتوری آنان را بر آن داشت که بجاء برداختن بکار دشوار و بسیار دشوار فعالیت در میان توده‌ها و بالا بردن آگاهی آنان و تدارک اکثر سیاسی انقلاب در مقابل این دشواری‌زاستو بزنند و بکار ساده و بسیار ساده "تسورفسردی" روی بیاورند:

"کسی که ایمان خود را به این پیوند" (با توده‌ها) "از دست داده و یسا هیچگاه بدان ایمان نداشته، برای دشوار است که احساس برآشفتنی و نیروی انقلابی خود را در راضی جز تسور بکار بسرد."

(لنین - "چه باید کرد؟")

رفتای ما هنگامیکه برای کار واقعی در میان توده‌ها به آنان رو میکنیم در مواجهه با دشواری موجود ایمان خود را به برقراری پیوند با آنان از کف میدهند و در مقابل این دشواری سر تسلیم فرود می‌آورند:

"از یکطرف مواجههٔ منویم با ضحیات و یورشهای بی دریغ پلیم به گروههای کونیستی و از طرف دیگر مسئلهٔ ارتباط با توده‌ها چنان دشوار بنظر میرسد که واقعا حل آن از عهدهٔ نیرومائی چون ما بعید مینماید."

("بهارهٔ سلحانه" هم ... "، ص ۲۸)

و در قبال از کف دادن این ایمان و تسلیم شدن به ناشکیبائی خویش، تمایلات ذهنی خود را واقعیات عینی پیدا داشته و ندا در میدهند که:

"تنها راه عمل سلحانه است."

"نفی شرایط عینی ایورتونیم، سازشکاری و شریسم ... است."

و : " چرا قیام کار توده ها است ؟ يك موتور كوچك صلح هم میتواند قیام را آغاز کند . "

(از کتاب " مبارزه مسلحانه هم ")

يك گروه كوچك روشنفكر و علاقمند به انقلاب و توده ها آنهاست که میخواهد از دایره محدودی

که در آن قرار دارد بیرون آمده بخارج از خود نثار کند با ضربات پلیس روبرو میشود و به ایمن نتیجه میرسد که حتی آنقدر نیرو ندارد که با توده مردم تماس برقرار کند و آنوقت این تسلیز شکست آور را بعیا ن میآورد که قیام کار توده ها نیست و خود ما چند نفر که آنقدر نیرو نداشته ایم که با مردم تماس بگیریم ، قیام را آغاز میکنیم . بنظر این رفقا آغاز " انقلاب " کاریست بمراتب آسانتر از ارتباط با توده های که انقلاب بدست آنها و عمل انقلاب بخاطر آنها انجام میشود و کاریست که حتی اگر مردم آسادی نداشته باشند هم ، میتوان به آنها تحمیل کرد ! !

اینان که در جایی دشمن را " بهر کافدی " (احمدزاده) مینامند و قدرت او را در مقابل انقلابیون ناچیز میدانند ، در جای دیگر این قدرت را مطلق میکنند و خود را در مقابل آن به شدت عاجز مینهند .

اینان که بقول خود برای شکستن سد خفتان و ترور دشمن مبارزه میکردند ، وقتی عجز و بی ثمری مبارزه خویش را در تحقق اعدا نشان میدیدند ، بیگانه ۱۸۰ رجه عقب گرد کرده و میگفتند که قصد آنان نه شکستن قدرت ترور دشمن بلکه نشدیده آنست که گویا مبارزه مردم را به اوج میرسانند :

" از آن پس این دشمن است که برای بقای خود . . . از طریق اعمال قهر ضد انقلابی بر عناصر مبارز ، فشار خود را بر همه طبقات و اقشار زیر سلطه افزایش میدهد . . . او چون خرس تیر خورده دیوانه وار حمله میکند . . . به زندان می اندازد ، شکنجه میکند ، تیرباران میکند . . . و در لحظه تعداد بیشتری از توده ها را بجریان مبارزه میکشاند و مبارزه را به خلق تحمیل میکند . "

(پویان - " ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا ")

این تنها ، سخن پویان نیست . سایرین مبارزان نیز که بدنبال شکستن سد ترور و اثبات آسیب پذیری بودن دشمن رفته بودند ، تنها ارضائی که بدنبال آوردند ، نشدیده ترور پلیس و این ادعای جدید بود که ترور (پلیسی) هر چه بیشتر بهتر ، خشونت پلیس هر چه بیاتر بهتر ! !

اینان بجای اثبات آسیب پذیری بودن دشمن از طریق کار پیگیر و صراحت ترویجی و تبلیغی و سازمانی در میان توده ها با پخش افشاگرهای سیاسی و شبهات و استفاده از هر فرصتی برای آگاه کردن همین توده ها ، با عرضه داشتن " ترور فردی " بعنوان " تنها راه " فقط آشفتگی

خود را بیان میکردند. لنین در مورد تروریستهای آنروز روسیه مینوشت :

"هر قدر نیروی مکانیکی ارتجاع قویتر و پیوند با توده ها مستقیم تر است، عاجلتر است نتایجی توده ها فراهم آید (نه اینکه مستقیما وارد عمل شوند) و راحها ایجاد شده توسط قدرت کهنه، برای تهییج و ترویج مورد استفاده قرار گیرند (نه اینکه توده ها بحلقه مستقیم علیه خود قدرت کهنه مبارزت ورزند)."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۱۶، ص ۲۰)

و نیز : "اشکال عالی مبارزه که هیچ جا در جهان بدون فشار مستقیم توده ها نمیتواند موفقیت داشته باشد، در زمان ارتجاع خشمگین، قبل از هر شکلی، بعنوان اشکال ممکن" (در جامعه ما "تنها راه") "توصیه میشوند و برعکس اشکال پائین مبارزه که کمتر تقصیر قوانین توسط مبارزه توده ها و بیشتر استفاده از این قوانین برای ترویج و تهییج را در بر دارد و آگاهی توده ها را برای مبارزه فراهم می آورد، بعنوان اشکال غیر ممکن" (در جامعه ما، و فریستی، اپورتونیستی سازشکارانه) "عرضه میشوند."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۱۶، ص ۱۹)

اما برای مبارزان ما ایده های آنارشیستی، کشتن بیشتری دارد تا مارکسیسم لنینیسم :

"البته تردیدی نیست که دستگاه طبقه حاکمه بخشونت خواهد گرائید و مجازاتهای شدیدتری را در پیش خواهد گرفت و ولی فراموش نکنیم که همین امر مبارزه واقعی را دامن زده و دستگاه حاکمه را به میدان می کشد که با پای خود حاضرید خول در آن نیست."

("ضرورت مبارزه مسلحانه و ... "، ص ۲۵)

اینان کقبلا معتقد بودند دیگاتوری سه راه مبارزه توده ها قرار دارد، باین نتیجه میرسند که نسبه، تنها تشدید درندگی این دیگاتوری مبارزه توده ها را جاری خواهد کرد. "باکونین" پدیدترین نوع آنارشیسم و بزرگترین دشمن مارکسیسم میگفت :

"با اعتقاد به اینکه رعائی کامل و خوشبختی مردم فقیر و زحمتکش تنها از طریق يك انقلاب همخلفی و ویرانگر مدهور است، جمعیت ما باید با تمام قوا و بسا استفاده از تمام وسایل بتکامل گسترش آن فلاکها و بدبختیهای کمک کسه که باید سرانجام کسه صبر مردم را لبریز کرده و آنها را به قیام برانگیزد."

(باکونین - "دولتداری و آنارشی"، ص ۴۱۸)

با کونین تنها اعتقادات مبارزان ما را کمی واضح تر توضیح داده است :

"تحمل مبارزه به توده مردم از طریق تشدید ترور حکومت" و مجبور کردن

حکومت به "گرایترمه خشونت بیشتر" و ...

حقیقت اینست که این مبارزان میان عضیان ناشی از یاس چند روشنفکر و انقلاب اجتماعی علامت تساوی میگذاشتند و توجه نداشتند که انقلاب اجتماعی نمیتواند از ضعف سرچشمه گیرد. انقلاب آخرین چاره بیچارگان نیست. انقلاب هیچ قدرتمندی آگاهانه نوده و او حسیض ضعف طبقات حاکم است. انقلاب از انرژی بی پایان میلیونها انسانی که بحرکت می آیند و تمام دستگاه حاکمیت طبقات ستعمر را فلج میکنند نیرو میگیرد و نه از بد بینی آنان نسبت به بارزه.

مبارزه اینان درست در مقابل نیاز حیاتی نوده ها به آزادی قرار دارد. هرگز به عقل هیچ کارگر زحمتکش و هیچ فرد عادی خطور نمیکند که فاشیسم بهتر از دموکراسی بورژوازی است. لنین میگفت: "بطور کلی آزادی سیاسی، در زمینه سیاسی و در زمینه مناسبات تولیدی معاصر

یعنی سرمایه داری تمام آزادی بورژوازی است. ولی فقط نارد نیکهای شورش طلب آنارشیستها و اکونومیستها میتوانند از اینجا چنین نتیجه بگیرند که مبارزه برای آزادی باید نفی شود یا تخفیف یابد. تحصیل این آئین کینه نظرانه روشنفکری به پرولتاریا همیشه بطور موقت و فقط علیرغم برخورد به مقاومت وی میسر شده است. پرولتاریا بطور غریزی دریافته است که آزادی سیاسی با وجود آنکه مستقیم با بورژوازی را مستحکم و متشکل خواهد ساخت، مهبطا برای او لازم است و بیش از همه جم لازم است." (لنین - "منتخب آثار"، جلد ۱، ق ۲، ص ۱۳۴) تئوری "هرچه بد تر، بهتر" این مبارزان همان تئوری آنارشیستی باگونین و مائوتسکی است که فقیرترین و تحت ستم ترین نوده ها و کشورها را پیشرو می دانند و معتقدند که لومین - پرولتاریا چون فقیرتر است از تمام طبقات دیگر انقلابیتر می باشد و نوده های عقب مانده کشورهای فقیر انقلابیتر از پرولتاریای متشکل کشورهای غنی و پیشرفته (چه سوسیالیستی و چه امپریالیستی) هستند. اما بروز چنین تئوری ای در میان اینان تصادفی نبوده است. اینان همیشه در عطف و نظر در نقطه مقابل مارکسیسم - لنینیسم قرار داشتند. پویان در کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و ... بکارگران جوان توصیه میکند که:

"بی آنکه ردیائی از خرابکاری خود بگذارند، در امر تولید اخلال کنند و ماشینها را از کار بیاندازند، در کار خود عدا بی دشتی کنند و یا حتی ابزار کار بزدند." بدین ترتیب، او یا جای پای آنارشیستهای صد سال پیش میگذارد. وی بکارگران مشیوی از مبارزه را توصیه میکند که تنها شایسته عقب مانده ترین پیشه وران و رشتکستای است که فضا را سرمایه، آنان را خانه خراب کرده و بجانب کار در کارخانه ها رانده است. پیشه ورانی که از مبارزه طبقاتی و ضرورت تشکله اصولا درکی نداشته و بجای مبارزه با بورژوازی، به خراب کردن

ماشینها میردازند . پرولتاریا هیچگاه به این شیوه از مبارزه تن در نداده است . پرولتاریا طبقه ای است که با عالیتین شکل تولید مرتبط بوده و غنی ترین دستاورد های تمدن بشری را با خود به جامعه سوسیالیستی خوانده برد . نگاه وی چون لومین پرولتاریا و پیشه ور ورشکسته بهنگشته نیست زیرا آینده از آن اوست . او نیازی به نابود کردن وسایل تولید ندارد ، چراکه برخلاف پیشین وجود و رشد شریه رشد زمین نیروهای مولده وابسته است . یویان با پیشنهاد این شیوه از مبارزه نشان میدهند که نه تنها نماینده پرولتاریا نیست ، بلکه دهها سال از میزان رشد و آگاهی طبقه کارگر ایران عقب تر است .

مارکسیست از آنجا که به قانونمندی جامعه سرمایه داری و قطعیت پیروزی انقلاب اجتماعی معتقد است ، در همان حال که با تمام قوا برای تسریع و نزدیک ساختن آن میکوشد ، هیچگاه فقر و مسکنت توده ها را شعار خود نمی سازد و هیچگاه در مبارزه به ناظر گاستن این فقر و بشار گرانی که بدوثر زحشکشان است تردید نمیکند . مارکسیسم معتقد است که آنچه اهمیت انقلابی دارد نفس وجود فقر نیست ، بلکه آگاهی توده ها به ریشه ها و علل فقر ، تشکل آنها بهمنظور مبارزه با آن و حرکت توده ها برای دفاع از حقوق انسانی و بسوی سرنگونی نظام زاینده فقر است . آنانکه افزودن به فقر و دشواری زندگی توده ها را پیشه میکنند هیچگاه به وقوع انقلاب ، قانونمندی آن و توانائی توده ها در مبارزه بخاطر ریشه کن ساختن علل این فقر ، ایمان نداشته اند .

وقایع ما که بر دین آگاهی میان توده کارگر و کارآگاهران در میان این توده را علل نفسی کرده بودند ، اعلام کردند که شیوه مبارزه اینان قادر است که این آگاهی را به بیان این طبقه برده و وی را تشکل سازد . البته اینان برای رسیدن به همین ایده نیز راه زیادی بیمودند و در ابتدا حتی معتقد بودند که عمل صلحان آنها بدشمن ضربه زده و از قابلیت های نابود کنندگی او با مرعوب کنندگی برخوردار است . اما واقعیات عینی و تقابل آشکار شیوه مبارزه اینان با آموزشهای گرانمای آموزگاران کبیر پرولتاریا ، آنها را قدم بقدم بحسب سرد تا جاییکه در " تبلیغ صلحان " (ترور تهبیجی) توقف کردند . در اینجا باید گفت که شکل مبارزه اینان بنا به تعاریف مشخصی که در حقون مارکسیستی وجود دارد ، نه مبارزه صلحان بهمعنای لنینی آن بلکه ترور فردی یعنی همان شیوه بی شرم و زیان آور مبارزه میباشد که مارکسیسم همواره آنرا آماج حملات خویشتن ساخته است . لنین میگوید :

" ترور (فردی) توطئه گروهای روشنفکری " و " انتقام از اشخاص جداگاناست "

(لنین - " مجموعه آثار " ، جلد ۱۰ ، ص ۱۰۶)

چنین تعریفی کاملاً با عمل مبارزان ما تطبیق میکند ، ولی اگر اضافه نکیم که دشمنی

مارکسیسم با تروریسم بر سر چیست، مطلب خود را به پایان نبرده ایم :
لنین یکی از دشمنان عمدهٔ بلشویسم و روسیه را انقلابیگری خدیه بورژوازی ذکر کرده و
رشد و آبدیگی و عوام حزب پرولتری را در مبارزه بی امان و پیگیر با این انقلابیگری میدانست.
وی دربارهٔ اختلاف خود با برجسته ترین بیانگر این انقلابیگری یعنی حزب سوسیالیست رولونیه
ها چنین مینوشت :

"اولا این حزب بسبب نفی مارکسیسم بهیچوجه نمیخواست (و شاید صحیحتر آن
باشد که بگوئیم نمیتوانست) ضرورت این امر را دریابد که بیش از برداختن به هر
اندام سیاسی باید چگونگی نیروهای طبقاتی و مناسبات میان آنها را بر پایهٔ آکید
عینی ارزیابی کرد . ثانیا این حزب قبول مشی ترور فردی و سوء قصد را که ما
مارکسیستها جدا آنرا رد میکردیم ، نشان خاص "انقلابیگری" یا "چپ گراشی"
خود مینداشت ، بدیهی است که ما ترور فردی را قتل، بعلل، مسئول ناشی از
صلاح کار رد میکردیم ، ولی وقتی سخن از ترور انقلاب کبیر فرانسه یا بطور کلی
ترور مورد استفادهٔ حزب انقلابی پیرومند تحت محاصرهٔ بورژوازی سراسر جهان
بمیان می آید ، حتی شخصی چون بلخانوف در همان سالهای ۱۹۰۳ - ۱۹۰۰ ،
هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود ، کسانی را که میخواستند چنین ترورهای
را "از نظر اصولی" محکوم کنند ، بپاد صخره میگرفت و تف بریشان می انداخت ."
(لنین - "پیماری کودکانی ... ")

"صلاح نبودن" ، آن عامل غلطی است که مارکسیسم را بدشمنی با تروریسم برمی انگیزد .
چرا که "ترور فردی" از آنجا که بر اساس نادیده انگاشتن توازن نیروهای طبقاتی و جدا از
نیازهای رشد مبارزات توده ها انجام میگردد ، نمیتواند جز با زیان رساندن به عطف ، بصورت
درگیر ساختن انقلابیون در مبارزهای انتقامجویانه ، بیفرجام و جداگانه با مهره های رژیم ،
انجام پذیرد .

تجربهٔ "جنبش مسلحانه" در کشور ما بخوبی نشان داده است که این شیوه از مبارزه اصولا
با کار در توده ها و بردن آگاهی بمیان آنان وجه تشابهی ندارد . "ترور فردی" علاوه بر
آنکه توجه کارگر را از مبارزهٔ طبقاتی خود منحرف میکند * ، مبارزهٔ انقلابیون را به مبارزهای جدا
(*) ترور فردی به تودهٔ تشویق "قهرمانان فعال و عوام الناس غیر فعالی را که در انتظار هنر-
نمایی ایسن قهرمانان هستند " (لنین) القاء میکند و بدین ترتیب آنها را از مبارزهٔ طبقاتی
خود باز داشته و مبارزه را به این قهرمانان وامیگذارد . خوشبختانه بعلت رشد طبقه کارگر
ایران این شیوه از مبارزه نتوانست بجز موارد نادری تاثیر زیانمند خود را بجای گذارد (یکی
بقیه پاورقی در صفحه بعد)

از توده ها منحصر میسازد و انرژی انقلابی بسیاری را به سر می دهد .
مبارزان ما معتقد بودند که " تبلیغ صلحانه " ، زمینه ای برای فساداتهای ترویجی و تبلیغی آنان را تشکیل داده و آنان از کار در میان توده ها روگردان نیستند . تجربه عملی جنبش خود ما و جنبشهای انقلابی جهان بیبودگی این ادعا را نشان داده است . بیش از ۶ سال " ترور فردی " در کشور ما حتی نتوانسته گامی در نزدیکی به توده ها بردارد ، نه آگاهی بمان آنان پست و نه حداقل تشکیلی ایجاد کند و حاصل آن تنها در بیشتر از ۶۰۰ انقلابی پرشور شهید و هزاران مبارز اسیر خلاصه شده است .

تروریستهای آنروز روسیه نیز به همینگونه استدلال میکردند :
" سوسیالیست رولوسیونها با تب و تاب تمام اعلام میدارند که ترور را همراه با کار در میان توده ها میزند و بدین جهت دلایلی که سوسیال دموکراتها در رد مصلحت بودن این شیوه مبارزه عرضه میداشتند (و طی مدتی طولانی آنرا مردود اعلام داشتند) به آنها مربوط نمیشود . "

(لنین - " ماجراجویی انقلابی ")

آنها در شبانه های خود با حقوقی سه برابر درشت تر از معمول می نوشتند :
" ما دعوت به ترور را نه بجای کار در میان توده ها ، بلکه درست برای همین کار در میان توده ها و همزمان با آن اعلام میداریم . " (همانجا)
در حالیکه :

" ترور ... بهیچوجه با کار در میان توده ها ، برای توده ها و با توده های پیوندی ندارد . " (لنین - " مجموعه آثار " ، جلد ۲ ، ص ۱۶۷)

" قسمهای تند و تیز در مورد آنچه که به چاشنی تند و تیز نیاز دارد ، اغلب انسان را در حقایق آن دچار تردید میکند و سوئ ظن برمی انگیزد ... این اطمینان را همان کسانی میدهند که با چنگ زدن در تئوریهای از هر رنگ ، هم آگسوس از جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک که توده ها را واقعا بیا میدارد ، روی بر تافته و همچنان از آن روی بر میتابند . "

(لنین - " ماجراجویی انقلابی ")

رفقای ما معتقد بودند که در شرایط خاص ! کشور ما تنها بوسیله ترور میتوان آگاهی (بقیه یاورقی از صفحه قبل) از این موارد نادیده رفتاری تا آنرا جزو افتخارات خود بشمار می آوردند ، سخنان کارگر عقب مانده ای از کارخانه نساجی شاهی بود که گفته بود : " پس چرا چریکها نمی آیند صاحب کارخانه ما را بزنند ؟ " ()

را بیان توده ها برد ، در حالیکه لنین در مقابل گروه " سوابودا " ی تروریست که همیسن عقیده را داشت و میخواست " ترور را جایگزین تبلیغات سازد " (" چه باید کرد ؟ ") می نوشت :
 " نه امروز و نه هیچ زمان دیگری ، هیچ کار دیگری را نمیتوان جایگزین این فعالیت (افشاگریهای سیاسی عمده - انبه) " کرد . "

(لنین - " چه باید کرد ؟ ") وی افزود :

" یکی از شرایط اساسی گسترش ضرورت دانه تبلیغات سیاسی عبارتست از سازمانگری برای افشاگری سیاسی شه جانیه . از طریق دیگری جز از طریق این افشاگریه نمیتوان به توده ها آگاهی سیاسی دارد و آنها را به فعالیت انقلابی بر-
انگیخت . بدین جهت ، کوشش در این زمینه یکی از مهمترین وظایف تمام سوسیال
دموکراسی جهانی است . " (لنین - " چه باید کرد ؟ ")

خلاصه ای از تجارب انقلابهای

ویتنام ، چین و کوبا

انقلابیون ما از این سه انقلاب تنها شکل ظاهری ، آنها را منسوخ شده ، ناقص و مفشوشی را میدانند و آنها را دلیلی برای صحت مبارزه خود ارائه میدهند . از آنجا که تجارب این سه انقلاب بیشتر از هر تجربه ای بد فهمیده شده و مورد تحریف قرار گرفته ، لازم است ، درجسته نشود ، و نظری به آنها بیاوریم . شرایط موجود در این کشورها نیز همچون ایران ، از جانب مبارزان ما ، " از آسمان به زمین افتاده " و خارج از شمول قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم قلمداد گشته است . ولی تجارب این سه انقلاب نیز شواهد دیگری برخلاف نایدیری قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم در مورد لزوم وجود شرایط عینی و ذهنی برای تحقق انقلاب و دلیل قاطعی بر نادرست بودن و غیر انقلابی بودن این شیوه از مبارزه میباشد .

فیثوله دوان " دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام در مورد انقلاب ویتنام می نویسد :

" در اواخر سال ۱۹۵۹ و اوایل سال ۱۹۶۰ ، رژیم سنگرد در جنوب دچار بحران

عصی شد . دشمن گرجه هنوز در شهرهای بزرگ و کوچک قری بود ، دیگر

قادر نبود که حکمرانی خود را بر مردم در مناطق روستائی اعمال نماید . دستگاه

دست نشانده اداری از پایه و بخشی پس از بخش دیگر ضعیف و ناتوان شد .

توده های خلق ، بخصوص دهقانان ، به سهم خود در تب انقلابی میسوختند و

حاضر و مصمم بودند که در یک مبارزه مرک و زندگی با دشمن درگیر شوند .

شرایط برای برخیزاندن مردم روستائی و ایجاد قیامهای قسمتی و داغان کردن
ضعیف ترین حلقه در سیستم اداری دشمن فراهم شده بود .
(له دوان - "انقلاب ویتنام" ، ص ۷۰)

رفیق "له دوان" همچنین تاکید میکند که :

" برای درگیری و پیروزی انقلاب باید موقعتیت انقلابی وجود داشته باشد . یک
موقعتیت انقلابی محصول یک سلسله کامل از عوامل ضروری ، هم عینی و هم ذهنی
است . باید عم در مقابل انتظار منفعله برای انقلاب و هم گرایش خود سرانه
به میان برزیدن جبهه گرفت .
(همانجا ، ص ۶۰)
و نیز :
" هم عدم جرئت در آغاز مبارزه ، مسلحانه ، هنگامیکه ضرورت دارد و هم برعکس
در گیر شدن در چنین کوششی تحت شرایط نامطلوب خطای بزرگی است .
(همانجا ، ص ۶۰)

این احکام بوضوح بر ما رکسیم - لنینسم منطبق بوده و با عمل مبارزان ما مغایر است .
هیچیک از شرایطی که رهبر حزب کمونیست ویتنام بر شمرده است ، از قبیل " عدم توانائی
رژیم در اعمال حکمرانی " ، " سوختن توده ها در تب انقلابی و آمادگی برای نبرد مرگ و
زندگی با دشمن " و ... نهفت سال پیشرو نه ، حالا (علیرغم تسریع روند رشد شرایط
عینی در حال حاضر) در جامعه ما وجود نداشته و ندارد . رفقای ما جز با نفی کامل تجربه
ویتنام نمیتوانستند اقدام ماجراجویانه خود را توجیه کنند و با اعمال قهر انقلابی ! بپردازند .
عمل رفقای ما درست در مقابل سخنان رفیق "له دوان" قرار دارد که میگوید :
" خشونت انقلابی بمنظور سرنگون کردن طبقه حاکمه ، لزوماً باید خشونت انقلابی
توده ای باشد .
(همانجا ، ص ۶۴)

تجربه انقلاب پیروزنده ویتنام و در مدتی طولانی نشان داد که در مراحل رشد شرایط
عینی و در هنگامیکه شرایط عینی برای تحقق انقلاب وجود ندارد ، وظیفه اساسی مبارزان
کمونیست ، تدارك ارتش سیاسی توده ای است . همان وظیفهای که در جامعه ما با نام ایورژنیسم
سازشکاری ، فریسم و بی عملی مورد استهزا و حمله قرار میگرفت :

" حزب کمونیست ویتنام در سال ۱۹۳۰ تشکیل شد ... از وضعیت اقتصاد ی ،
سیاسی و اجتماعی کشور بطریقی علمی ارزیابی بعمل آورد و برنامه صحیح انقلاب
را تدوین نمود و انقلاب ویتنام را با گامهای مطمئن پیش راند " (ص ۴)
" از همان بدو تشکیل حزب یک جنبش انقلابی توده ای در سراسر کشور برپا

گردد که نقطهٔ اوج آن ایجاد شوراهای ننگ تین در سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۰ بود " (ص ۴۵) . . . " از ۳۹ - ۱۹۳۶ حزب در مقابل خطر فاشیسم و جنگ تجاوزگزارانه فاشیستی و بظهور آمدگی برای استفاده از موقعیت مناسب و رهبری مبارزه ای سخت علیه دشمن ، پایه فعالیت خود را بر روی تشکیل نیروهای سیاسی توده ای قرار داد " (ص ۴۶) . . . " طی جنگ دوم از آنجا که مسئله قیام مسلح پنحو عاجلی مطرح گردیده بود ، حزب ما از مبارزه سیاسی به برپا نمودن مبارزه مسلحانه گذار کرد . " (ص ۴۷)

(ترومن شین - " چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط

وینتام یکبار بست "

بطوریکه دیده میشود در وینتام نیز در دروانی طولانی کار سیاسی محور و پایه فعالیت حزب بوده و فقط هنگامیکه تدارک قیام مسلحانه پنحو عاجلی در دستور روز قرار گرفته بود ، شکل مسلحانه مبارزه بعنوان شنگ میرم تعیین گردید :

" در جریان رشد انقلاب مطلقاً لازم است که توده ها را بانجام مبارزات سیاسی ، تحت اشکال مختلف ترغیب نمود و از این طریق آنها را پیورث داد و بسیج نمود . باید حزب و سازمانهای سیاسی توده ای را توسعه بخشید (یک ارشترسیاسی توده ای بوجود آورد) ، سیرت در زمان معینی بمحضر اینکه شرایط اجازه دادند ، اقدام به تشکیل نیروهای مسلح انقلابی خلق و برپا کردن مبارزه مسلحانه نمود . سازمانهای سیاسی توده ای پایه نیروهای مسلح را تشکیل میدهند . "

(همانجا ، ص ۵۵)

اما تنها تجربه انقلاب وینتام نیست که مورد تحریف انقلابیون ما قرار گرفته است . انقلاب جیسن نیز سرنوشت بهتری از آن پیدا ننمود . احمدزاده که معتقد است در انقلابهای وینتام و جیسن وضع انقلابی (بمفهوم لنینی آن) وجود نداشته و برخلاف روسیه که عدم توانایی طبقه حاکمه در حکومت بشیوه سابق و بحران عمومی در جامعه از شرایط ضروری تحقق انقلاب بشمار میرفت ، در این دو انقلاب چنین شرایطی اصولاً ضرورت نداشته است (و بنابراین در ایران نیز میتوان انقلاب را بدون وجود این شرایط عملی ساخت !) ، بهمانگونه به مثله کردن تجربه انقلاب جیسن میرد از .

حتی ماثو که علما در متحرف ساختن انقلاب چین از مسیر پیروزوند و سعادت آفرین آن

بوده است و نیز مورخان مائوئیست چینی هم وجود وضع انقلابی را بعنوان شرط ضروری و لازم گسترش و پیروزی انقلاب تایید میکنند . مائو چینی " ما تو - جو - خوان " وضعیت چین

را در سالهای ۲۸ - ۱۹۲۷ چنین توصیف میکند :

"خسوف، تکیه به سرنیزه، تنها يك جانب سلطه ضد انقلاب بود، خصوصیت دیگر و غیر قابل علاج این سلطه عبارت بود از ضعف ... پس از سالهای ۲۸ کومیندان قتل، بطوراسی کشور را متحد میکرد، ولی در واقع چپین در حالت چند پارگی بسر میرد. حتی در داخل کومیندان هم چندین گروه بود ... که توی سر هم میزدند ... این وضع نمیتوانست اساس سلطه ضد انقلاب را متزلزل سازد."

("تاریخ مختصر حزب کومنیست چین"، ص ۷۵)

و نیز مائو در سال ۱۹۲۸ تأیید میکند که :

"اوسان همه کشورهای جهان تنها در چین این یدید تغییر عادی چشم میخورد که در اردوی طبقات حاکم نفاق و دشمنی باولانی وجود دارد، ... این نفاق روز بروز تشدید شده، و گسترش می یابد ... در چین بهیچوجه استقرار قدرت حاکمه ممکن نمیشود."

(مائو - "از حرقه حریسش بر میغیزد")

در همین سال ۱۹۲۸ بود که پیر از ۱۷ سال (از سرنگون شدن سلطنت در سال ۱۹۱۱) مبارزه و گردآوری ارتش عظیم سیاسی و پیر از مالها بحران مزمن حکومتی، مبارزه مسلحانه توده ای و پارتیزانی شکل عمده مبارزه را بخود گرفت. اما آنچه پیش از همه مورد استناد مبارزان ما واقع شد، برداشتی نادرست از انقلاب کوبا بود که رفتاری با اقدام ماجراجویانه خود را بیش از هر چیز با آن توجیه میکردند. کوبای پیش از انقلاب نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر آمریکای لاتین کشوری بود در مراحل متوسط تکامل سرمایه داری. مناسبات تولیدی سرمایه داری نه فقط در صنعت، بازرگانی، ساختمان و وسایل نقلیه تسلط داشت، بلکه بر کشاورزی نیز مسلط بود. در نتیجه این امر تضاد بین کار و سرمایه، تضاد عمده جامعه کوبا بود و پرولتاریا و بورژوازی طبقات متخاصم عمده در این پیگار. در عین حال منظره عمومی جامعه سرمایه داری در کوبا دارای یک سلسله ویژگیهای مشخص شده بود.

یکی از مشخصات کوبا این بود که سرمایه گذاریهای خارجی به نسبت سرانه به عالیترین سطح در جهان رسیده بود. سیستم تک محصولی، که از طرف آمریکا به کشور تحمیل شده بود همه جا تسلط داشت و نیعی از زمینهای قابل کشت کوبا به کشت نیلشکر اختصاص داشت. سیستم زمینداری بزرگ (لاتیفوندیسم) بنحای بارگرانی بر اقتصاد کوبا سنگینی میکرد و

این علت عمده عقب ماندگی کشاورزی بود. در نتیجه این سیستم قسمت اعظم روستائیان کوبا در فقر زندگی میکردند و رشد بازار داخلی محدود میشد، امری که موانع اضافی در راه تکامل اقتصاد ملی کشور بوجود می آورد.

در عین حال لاتیفوندیسم جهت مشخصی داشت که اقتصاد این جزیره را از اقتصاد سایر کشورهای امریکای لاتین متمایز مینمود. این ویژگی نمایشگر کشاورزی فئودالی نبود، بلکه نمایشگر کشاورزی سرمایه داری بود که کشتکاران آزاد را ورشکست نموده و ارتش عظیمی از کارگران کشاورزی بوجود می آورد. روستائیان کوبا بطور عمده از پیروانها تشکیل میشدند که بسیار فاقد وسایل تولید و یا تقریباً بکلی غارت شده بودند و کمتر برای زمینهایی که روی آن در کار و کوشش بودند مبارزه میکردند، بلکه بیشتر در جهت خواستهایی که برای طبقه کارگر شاخصر است: یعنی در راه اشتغال دائمی، در راه ایجاد شرایط کار شایسته انسان و مزد عادلانه میروزمیدند. درجه عالی شکل پیروانرای صنعتی بمقیاس زیادی برای آنها سرمشق و نمونه بود.

تاج امریالیستی، سیستم لاتیفوندیسم و ساخت یکجانبه اقتصاد موجب رکود مزمن و پدیده های بحرانی در اقتصاد کوبا گردید که سنگینی بار آن بدوثر نموده زحمتکاران قمار داشت. در روستای کوبا ارتش عظیمی از بیگاران وجود داشت که در سالهای پیش از انقلاب بالغ بر ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر یعنی تقریباً یک چهارم مجموع نیروی کار کشور را دربر میگرفت. بورژوازی ملی، یعنی صاحبان صنایع و بازرگانی که با سرمایه خارجی پیوند نداشتند، از فشار انحصارات امریکائی که مانع از تکامل صنایع ملی و تحصیل سود بیشتر آنان میشدند، رنج میرد. تضاد ناشی از استثمار امریالیستی و لاتیفوندیسم و نیز تضاد ناشی از تسلط نیرویهای ارتجاعی و ضد دموکراتیک بر حیات کشور (که با شیوه های اعمال زور و ترور از نظام نو استعماری دفاع میکردند) حدت فراوانی کسب میکرد. محل این تضادها بشرا، اقدام تکامل کشور مبدل میگردد و این تضادها شرایط را برای انقلاب اجتماعی فراهم می آورد.

در سال ۱۹۵۷ بحران سراسر جامعه را فرا گرفته بود. طبقه حاکمه توانائی حکومت به شیوه سابق را از دست داده و فشارهای روزافزون تمام طبقات و اختراحت سلطه را با بیرحمانه به ورطه فقر روزافزون گشانید نمود. تحت تاثیر دیگاتوری حاکم برجاسته و شرایط داخلی و خارجی موجود، علیرغم بحران مذکور و نفع شرایط عینی مبارزات توده ها هنوز به مرحله اوج خود نرسیده بود. در چنین شرایطی بود که گروهی از دموکراتهای انقلابی بسمه رهبری فیدل کاسترو وجه گوارا به عملیات مسلحانه دست زدند. حرکت این گروه بناگاه سیل عظیم توده های آماده پیکار را بحرکت درآورد و حمایت از مبارزات اینان در شهر از سوی

کارگران و تحت رهبری "حزب سوسیالیست خلق کوبا" - حزب کمونیست - با افتاح جامعه را به سوی وضع انقلابی و جنگ داخلی کشانید. این حرکت تنها در چنان شرایطی - همان جرقه ای در انبار پر شده از باروت و یا ذره ای خارجی که مایه ای در حالت تاخیر در انجماد را در یک لحظه به انجماد می کشاند - می توانست وضع انقلابی در جامعه پدید آورد.

جنبش قیام کنندگان، که در مناصب ترین لحظه به عمل مسلحانه دست زد، با تکیه بر جنبش توده ای، با هماهنگی با سایر اشکال پیکار علیه دیکتاتوری باتیستا در سیر تکامل خود بحران وضع کشور را تشدید کرد و بتدریج از وضع انقلابی بسوی انقلاب رهبری نمود. پیکار مسلحانه پیشاهنگان انقلابی کوبا، در تحلیل نهائی، علت اصلی انفجار انقلابی نبود، بلکه تنها عامل محرک روندی بود که وجود داشت، عاملی که بتبدیل و سیر سرسبز وضع انقلابی به انقلاب کمک کرد.

تجربه انقلاب کوبا نیز - در عین حال که نقش روزافزون عامل ذهنی در روند انقلابی دوران ما را به ملت و ملت و عقی بسیاری نفوذ اندیشه های مارکسیستی - لنینی در شعور توده های مردم تمام جهان و کشیده شدن هر چه بیشتر طبقات، محافل و تشرعای انقلابی به جنبش آزاد یخش، نمایان ساخت - جز بر درستی قوانین عام مارکسیسم لنینسم عینی و بر وجوب شرایط عینی و ذهنی برای تحقق انقلاب صعه نگذارده است.

اما در بلوی، با اینکه مبارزان انقلابی امکانات بیشتری در اختیار داشته و از تجربه بزرگ جنگهای یاز تیزی در کوبا برخوردار بودند و با وجود یک انقلابی بزرگی مانند چه کوبا را رهبری آنان را در دست داشت، در ارزیابی شرایط و نیروهای ذخیره اشتباه کردند و عمل آنان با ناکامی در ناکامی برای نیروهای انقلابی پایان یافت و نشان داد که بکار بستن این تاکتیک در هر شرایط، تا چه اندازه از اصول اساسی تحولات جامعه طبقاتی بدور بوده و پیشاهنگان از جان گذشته، بدون وجود شرایط عینی انقلاب، توانائی دگرگون سازی جامعه را نخواهند داشت.

* * *

در برگزیدن شیوه های مبارزه هدف نیروهای پیشگام باید این باشد که با رهنمائی و کردار خود کمک کنند تا نیروهای بالقوه انقلاب بمیدان نبرد رو آورند و بصورت نیروهای بالفعل در آیند و یا دست کم این نبرد را تبیین کنند و از راه غیر مستقیم به آن کمک رسانند. چگونگی راه انقلاب زائیده اراده و تطایل پیشاهنگ نیست. لذا نمیتوان این راه را قبل از توضیح یافتن وضع انقلابی و بر اساس شرایطات ذهنی یکبار و برای همیشه و برای تمام دوران مشخص انقلابی از پیش معین ساخت.

این حکم بر پایه حکم بی چون و چرای لنینی است که میگوید:

"سوسیال دموکراسی دست خود را تمیید نه یعنی دانه فعالیت خود را تنها به یک نقشه یا شیوه پیش ساخته مبارزه سیاسی محدود نمیزد، بلکه تمام وسایل و شیوه های مبارزه را ضرورتاً برآنگه با نیروهای موجود تطابق داشته باشد و دستیابی به بیشترین نتایج قابل حصول در اوضاع و احوال معین را میسر سازد، میپذیرد." (لنین - "وظایف مردم جنبش ما")

شیوه مبارزه نیرویسی هیچگونه وجه اشتراکی با مبارزه مسلحانه مفهوم لنینی آن ندارد. مبارزه مسلحانه بمعنای مارکسیستی اش شیوه ای از مبارزه سیاسی است که در مرحله معینی از گسترش جنبش انقلابی میتواند بشیوه عطف و تعیین کننده بدل گردد. مبارزه مسلحانه غالبترین شکل مبارزه برای تحول انقلابی و دارای محتوای توده ای و وسیع است و تنها در شرایط گسترش پرداخته مبارزات سیاسی توده ها میتوان آنرا بکار بست. هیچ مارکسیستی نمیتواند نقش تعیین کننده مبارزات مسلح را برای سرنگونی رژیمهای ارجاعی در لحظات و شرایط مشخص تاریخی نفی کند، ولی اگر کسی ادعا کند که مبارزات مسلح یکانه شکل مبارزه است که انقلابیون باید در هر لحظه از آن برای نزدیک شدن به هدف خود استفاده نمایند، تاکتیک واقعی انقلاب را به درستی درک نکرده است.

مبارزه دلباختگی با اوضاع و احوال میتواند از راههای متنوع انجام گیرد و بصورت اشکال گوناگون درآید. جنبش رنایشیسیست ما باید برای رسیدن به هدفهای خود آمادگی آنرا داشته باشد که از همه شیوه های مبارزه (متناسب با شرایط هر لحظه) استفاده نماید، با ارزیابی درست و دقیق از تناسب نیروها در هر لحظه، آن شیوه مبارزه را در درجه اول قرار دهد که در جریان تدارک نبرد بتواند دشمن را ضعیف کند، توده های وسیع نیروهای انقلابی را بسوی جبهه نبرد بپیشبرد، در جریان نبرد آرایش نیروهای دشمن را درهم شکند و امکان اعطال اراده خلق را تا مین نماید.

ما ترور سرخ و اقدامات مربوط به تخریب تاسیسات نظامی و اقتصادی دشمن را تنها در شرایط آمادگی توده ها برای انقلاب و تنها در پیوند با جنبش و در صورتیکه بر پایه ارزیابی درست از نیروهای خودی و دشمن، جنبش انقلابی نیرو بخشد و دشمن را بدو روحسوس ضعیف سازد و برای پیشرفت انقلاب ضرور باشد، مجاز میدانیم.

ما ترور فردی "را که به غلط به آن نام "مبارزه مسلحانه" داده شده است، از آنجهت نادرست میدانیم که در شرایط گونی به تجهیز و تجمع نیروهای انقلابی کمک نمیرساند.

* * *

در زمینه سازمانی نیز، جریان "سلحشاه" با نفی قانون کار در شرایط اختناق یعنی "تلفیق فعالیت‌علنی با مخفی" و اعلام اینکه تنها وسیله حفظ سازمان مخفی، زندگی در میان توده‌ها و "رعایت صرف اصول مخفی‌کاری" نبوده بلکه مسلح شدن و دفاع از خود سلحشاه می‌باشد، عملاً به جدائی و انزوای خویش از زندگی و مبارزات واقعی توده‌ها صورت رسمی بخشید و با ایجاد یک سازمان مسلح و متمرکز، نابودی ناگزیر خویش را در شرایط اختناق تأمین کرد.

تجربه قریب ۷ سال نشان داد که مسلح کردن غیر ضرور سازمان مخفی نه تنها به جدائی از توده‌ها منتهی انجامه، بلکه همچنین نتواند در حفظ این سازمانها و بر کار نگه داشتن آنها از چنگال پلیس سیاسی موفق باشد.

البته تا امکان استفاده از اسلحه را برای دفاع از خود، در صورت لزوم، صحیح میدانیم ولی تبدیل آنها بیک سیستم برای کل سازمان مخفی بسیار نادرست و زیان آور می‌شماریم. همچنین است نظراً راجع به مجازات جاسوسان و خائنان به جنبش که در مواقع ضروری لازم بوده، ولی ارائه سیستماتیک آن بسیار نادرست می‌باشد. لنین می‌نوشت:

"باید بکارگران گوشزد کنیم که کشتن جاسوسان و خرابکاران و خائنان گناه ممکن است ضرورت حتمی کسب کند ولی تبدیل آن بیک سیستم، بینهایت نامطلوب و اشتباه است. ما باید بگوئیم سازمانی پیدا آوریم که با کشف و تعقیب جاسوسان بتواند آنها را بی زیان سازد. کشتن تمام جاسوسان غیر ممکن است ولی ایجاد سازمانی که بتواند آنها را بیاید و توده کارگر را تربیت کند، امری است ممکن و ضرور."

(لنین - نامه بیک رفیق درباره وظایف سازمانی ما)

شکل مبارزه با محتوای آن را بدیهه ناکستنی دارد. شکل متمرکز و نظامی سازماندهی علاوه بر آنکه در تمام طول این مدت هیچگونه امکان ادامه کاری را برای اینان میسر نداشت، بلکه سرعت بتلاشی آن توسط پلیس کمک رسانید.

تجربه مبارزات احزاب کمونیست بسیاری از کشورها در شرایط اختناق سیاسی، شکل غیر متمرکز سازماندهی را برای تأمین ادامه کاری و پیگیری در مبارزه عرضه کرده است. این شکل سازماندهی را لنین نیز در شرایط روسیه تزاری علی ساخت و احزاب کمونیست تا بحال با این شیوه توانستند در شرایط اختناق، بالاترین بازده را در زمینه انجام وظایف خویش بدست آورند و در هنگام فرا رسیدن وضع انقلابی در جامعه، نقش رهبری در انقلاب ایفا کنند.

چنین شکلی بر اساس مستقر شدن رهبری سازمان انقلابی در خارج از کشور (بدور از ضربات پلیس سیاسی) و گروههای بسیار زیادی که در داخل کشور مستقیماً با این رهبری

ارتباط داشته و خود مابین خویش ارتباطی ندارند، تجسم مییابد. چنین شکی امکان دست-
یابی دشمن بگل سازمان انقلابی و نابودی آنرا غیر ممکن میسازد. لنین میگوید:

"در کشوری که سلطنت مطلق برآن چیره است عموماً و در شرایطی که سراسر تاریخ

جنبش انقلابی روسیه پدید آورده بود، خدمتاً، حزب کارگری سوسیالیستی نمی-

توانست از طریق دیگری جز از طریق کروژوکها* رشد کند. . . . همروند بسا

رشد این جنبش وظیفه متحد ساختن این کروژوکها و برقراری ارتباط پایدار میان

آنها و تامین ادامه کاری، مدلل شد. ولی انجام این وظیفه بدون ایجاد یک

پایگاه استوار عطااتی که "خارج از دسترس" سلطنت مطلق، یعنی در خارج

قرار داشته باشد، ممکن نبود. . . ."

(لنینسن - "مجموعه آثار"، جلد ۱۶، ص ۱۰۳)

تحلیلی کوتاه از وضع طبقات

شرایط کنونی جامعه ایران

کشور ما از مناطق طوفانی رشد سرمایه داری در جهان است. ولی ویژگی این سرمایه -
داری آنست که از بالا در ارتباط محکم با سرمایه داری جهانی، با تکیه بر رشد دموکراتیک ترین
شیوه ها و به قیمت خانه خرابی و وخت سریع وضع زندگی توده های وسیع، ساخته و پرداخته
میشود.

رشد نارمائی از پائین و بحران سیاسی و اقتصادی جامعه ایران در سالهای ۴۱ - ۳۹
خطر جدی برای تسلط امپریالیسم و طبقه حاکمه متجع ایران ایجاد نمود، لیکن پراکندگی
نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی در این سالها، به امپریالیسم و طبقه حاکمه ایران اجازه
داد تا با سرکوب مبارزات توده ها و انجام رفرمهایی در جهت منافع بورژوازی امپریالیستی و
دلالان داخلی اثر، موقعیت خود را حفظ نمایند.

اصلاحات ارضی در ایران اگرچه بی محتوی نبود و در محدوده ضد انگیزهای صرف باقی
نماند، ولی بهیچوجه خواستهای توده های زحمتکش را برآورده ساخت. سیاست طبقه حاکمه
را روشن کجدار و مریز و تشویق مالکان به استفاده از کار مزدوری بجای استثمار قشودالی، جذب
مالکان بوسیله دستگاه عظیم بوروکراتیک دولتی و در مقابل سرکوب تحولات دموکراتیک -

(*) کروژوکها محفلهای مارکسیستی روسیه بودند.

د هفتانان، رها کردن آنان با خنوبه ها و ابزارهای بدوی کشت، بیرون کردن د هفتانان از زمین های مغرب و حاصلخیز و باز گذاردن دست سرمایه های امپریالیستی و وابستگان داخلی آنان برای غارت این زمینها و نیز استثمار نیروی کار آزاد شده، تشکیل میداد. بقایای جدی مناسبات گسترده ماقبل سرمایه داری از قبیل مالکیت بزرگ بر زمینهای کشاورزی (مالکین بزرگ هنوز بیش از ۵۰٪ از مجموع زمینهای قابل کشت ایران را در دست دارند)، اجاره داری، نصفه کاری، تولید خرد و غیره، هنوز در عرصه وسیع مورد استفاده و برقرار است.

شکستن دایره محدود تولید فتودالی و گسترش بازار مصرف و تهیه نیروی کار، هدف اصلاحات ارضی را تشکیل میداد. در حال حاضر در اثر استثمار گسترده نیروی کار آزاد شده و گسترش بازار مصرف تا دورترین زوایای کشور و افزایش درآمد نفت، جمعیت شهر نشین از ۹/۵ میلیون در سال ۱۳۳۵ به ۱۶ میلیون در سال ۱۳۵۵ و درآمد ملی از ۲۵۲ میلیارد ریال به ۳۰۶۰/۸ میلیارد ریال رسیده است. چنین رشد و توسعه سریع از سرمایه و تولید جز به برکت استثمار وحشیانه کارگران، سرکوب خشونت بار هرگونه جنبش کارگری و تامین آزادی بدون قید و شرط در تشدید استثمار نیروی کار و غارت هر چه بیشتر منابع طبیعی و بویژه نفت، بدست نیامده است.

رژیم مطلق حاکم به اعتبار وحشت بورژوازی بزرگ وابسته ایران از جنبش ملی و دموکراتیک خلق، با تمرکز قدرت سیاسی در دست خود و خلق خود این بورژوازی، خویش را مافوق جامعه و نماینده توده مردم میداند، و در عمل با بیگیری، مضافت زمین بورژوازی را دنبال میکند و از تمام امکانات خویش در جهت تقویت و اختلاط سرمایه های داخلی با سرمایه های امپریالیستی، و در مقابل سرکوب خشن توده های تحت ستم استفاده میکند.

۱- طبقه کارگر

در دهه اخیر طبقه کارگر ایران به همراه رشد سریع مناسبات سرمایه داری، رشد گتسی بسیاریافته است. بر طبق آخرین آمار موجود در سال ۵۵ از ۵ میلیون مزد و حقوق بگیر در حدود ۲ میلیون نفر در تولیدات صنعتی، ۱ میلیون نفر در ساختمان، ۱ میلیون نفر در خدمات و بازرگانی و ۱ میلیون نفر در بخش کشاورزی مشغول کار هستند. از ۲۱۴۰۰۰ نفر مزد و حقوق بگیران بخش تولیدات صنعتی بیش از ۳۶۵ هزار نفر در کارخانجات و کارگاههای با بیش از ۱۰ کارگر کار میکنند که متایسه این رقم با ارقام مشابه در سال ۴۳ (۱۴۶ هزار نفر از ۱۰۸۶۰۰۰ نفر) نشاندهنده رشد سریع بخش کارگران صنعتی و تمرکز آنان در کارگاههای بزرگ در این سالهاست.

طبقه کارگر ایران از سستیهای درخشان مبارزات انقلابی برخوردار است. این طبقه در دوران جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن تا کودتای ۱۳۳۲، علیه جم غفیر بودنست. در پیشاپیش همه نیروهای انقلابی ایران در نبردهای دامنه دار برای تحقق خواستهای ملی و دموکراتیک خلق ایران گام بر میداشت.

اگرچه بدنبال تحولات دهه اخیر و ورود مدها هزار دهقان دیروز به صفوف کارگران، مبارزات این طبقه دچار رکودی ناگزیر گردید ولی تحت تاثیر تشدید تناقضات طبقاتی و فشار استثمار بی حساب سرمایه های داخلی و خارجی که با حمایت رژیم ترور و اختناق در کارخانه های ایران حکمفرما گشته است، زیر تاثیر آموزنده نسل سابقه دار کارگران که سستیهای درخشان مبارزات انقلابی را با خود دارند، آگاهی نسل نوین کارگری سرعت رشد کرده و میگردد. و ضرورت بردن آگاهی سوسیالیستی بدرون این طبقه روز بروز اهمیت بیشتر کسب مینماید. شایسته گویای این واقعیت ها مبارزاتی است که طبقه کارگر ایران در سالهای اخیر علیه سرکوب وحشیانه رژیم، انجام داده و شوق وافر این طبقه به آموزش سیاسی و دست یافتن به خود آگاهی طبقاتی میباشد.

طبقه کارگر استوارترین نیروی ترقیخواه جامعه ما، پیگیرترین و قاطعترین مبارز ضد امپریالیسم و ارتجاع داخلی در کشور ماست و بنابراین خواه در مبارزات ملی و دموکراتیک و خواه در رزمی تحولات بنیادی حیات اجتماعی آینده ایران، محضری نقش معده اوست.

۲. دهقانان

در نتیجه اصلاحات ارضی تغییرات بسیاری در ساخت طبقاتی روستای ایران بوجود آمده است و روند تجزیه و قشر بندی طبقاتی در صفوف دهقانان تسریع گشته است. این قشر بندی در جهت بسط بورژوازی ده و افزایش تعداد زمینداران کوچک و متوسط و کارگران کشاورزی بود. از سوی بخش کارگران کشاورزی با سرعت روبه تزاید نهاد و از سوی دیگر قشر نسبتا قابل توجهی از دهقانان مرفه الحال بوجود آمده. بموجب آمار منتشره در سال ۵۳ مزارع با بیش از ۳۰۰ هکتار زمین در اختیار ۳۲۰ خانوار، مزارع با ۱۰ تا ۳۰۰ هکتار (اکثریت آنها بین ۱۰ تا ۱۰۰ هکتار) در اختیار ۶۴۵ هزار خانوار و مزارع بین ۵/۰ تا ۱۰ هکتار در اختیار ۲/۲ میلیون خانوار کشاورز قرار دارد.

دهقانان خرده پا و میانه حالان برای حفظ موجودیت خود با مشکلات زیادی برای تهیه آب و بذر و کود شیمیائی و ... روبرو بوده و روز بروز بیشتر بصوف پولتاریای روستا و یا مهاجرت به شهر رانده شده و میشوند. رژیم دیکتاتوری در کنار انواع فشارهای ناشی از بسط سرمایه —

داری در روستا بر این اقشار، با اتخاذ سیاست "درعای باز" خود و اعمال انواع جبرهای غیر اقتصادی و بیرون کردن دهقانان از اراضی مغوب جهت قراردادن این اراضی در اختیار واحد های کشت و صنعت بکند دستگاه بوروکراتیک و نظامی خویش، این روند را تسریع کرده است طبق آمار وزارت تعاون و امور روستاها در ۹ ماهه اول سال ۵۳ ملفی قریب ۹ میلیارد ریال از طریق تعاونیها بدهقانان پرداخت شده است ("تهران اکونومیست" ۱۷، ۲۴ اسفند ۵۳). با توجه به اینکه تعداد اعضای تعاونیها ۲/۵ میلیون نفر بوده، بهر دهقان بطور متوسط مبلغ ۳۶۰ تومان تعلق میگیرد که میبایست با بهره ۶٪ پس از برداشت محصول پرداخت گردد. و همچنین طبق آمار ("تهران اکونومیست" ۲۴، ۲۵ اسفند ۵۳) بانک توسعه کشاورزی مبلغ ۱۰/۵۵۴ میلیارد ریال برای اجرای ۱۹ طرح کشت و صنعت به سرمایه داران بزرگ وام داده است (به هر واحد ۵۵/۵ میلیون تومان). درآمد املاک زیرسده ها که در اختیار سرمایه داران بزرگ است تا بیست سال، دامپروران و دامداران تا ۱۰ سال و درآمد بهره وام خارجی بکلی، از پرداخت مالیات معاف است. این سیاستها تا بدانجا ادامه یافته که حتی دهقانان موهه الحال نیز پشت ز فشار قرار گرفته اند.

دهقانان ایران در اکثریت قاطع خود و بر پایه منافع اجتماعی خویش دارای تمایلات ضد امپریالیستی و دموکراتیک هستند و در میان آنان دهقانان زحمتکش نزدیکترین وعده ترین متحدین طبقه کارگر در انجام تحول بنیادی در جامعه هستند. در کنار دهقانان، بخش مهمی از اهالی کشور را عشایر و جاد رنشینان تشکیل میدهند که در تولید دامپروری سهم عمده را دارند. در میان آنان هنوز بازمانده های نظام پدرو - سالاری مشهود است. اکثریت افراد عشایر را زحمتکشان تشکیل میدهند که بوسیله خانها استثمار میشوند و بدینسان میتوانند متحدین پرولتاریا در انجام تحولات اجتماعی باشند.

۳ - خسرده بسوزواری شهری

تولید کنندگان کوچک: رشد سرمایه داری در کشور ما بصورت رشد تولیدات بزرگ، آنها هم به اخبار صدور سرمایه های امپریالیستی و توام با گرایشهای انحصاری بسوز خرد بسوزواری تولید کننده را بفلاکت کشانده و میکشاند. این قشر با وجودیکه بخشی از آن، تا حدودی از استثمار نیروی کار بهره برداری میکند، در مجموع پشت از سیاست اقتصادی "رضای باز" رژیم و اختناق سیاسی دستگاه بوروکراتیک و نظامی وی، که نه تنها هیچگونه حمایتی از تولید کوچک داخلی در مقابل هجوم سیل آسای کالاهای مصرفی از خارج نمیکند، بلکه با قائل شدن تسهیلات در راه این واردات سرسام آور و با ایجاد موانع گوناگون در راه رشد تولید داخلی،

گام بر میدارد، ناخشنود است و شدت زبان میبندد.

دکانداران کوچک: قشر دیگر خرده بورژوازی شهری دکانداران کوچک هستند که بخش عمده‌ای از توزیع کالاهای مصرفی را در سراسر کشور در دست دارد. این قشر از طرف سرمایه‌داری بزرگ داخلی و سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی که با تأسیس شبکه فروشگاههای بزرگ، حمله برای تسخیر جریان توزیع را در سراسر کشور آغاز کرده است، مورد فشار و تهدید جدی است. به ویژه در دوران اخیر این فشار از راه دستگاه نظامی - بوروکراتیک رژیم بعد اعلى رسیده است. رژیم بکک دستگاه بوروکراتیک خود در کنار ایجاد تسهیلات گوناگون برای انواع فروشگاههای بزرگ، می‌کوشد مسئولیت تورم و گرانی را که نتیجه سیاستهای ضد خلقی خود اوست، بگردن این قشر بیاندازد.

تولید کنندگان و دکانداران کوچک سنتهای جدی شرکت در مبارزات ضد امپریالیستی و بوروکراتیک داشته و آماده اتحاد با طبقه کارگر هستند.

روشنفکران: روشنفکران قشری مختلف با وابستگیهای طبقاتی گوناگون را تشکیل میدهند. تعداد روشنفکران ایران، شامل دانشجویان، روشنفکران فنی، فرهنگی، اداری، هنری و روشنفکران دارای منافع آزاد، به افزایش است. همزمان با این رشد کمی جریان جدائی بین روشنفکران زحمتکار که اکثریت را تشکیل میدهند با اقلیتی که وابسته به طبقات حاکم هستند و یا بخدمت آن در می‌آیند، سرعت و عمق بیشتری پیدا میکند. با وجودیکه رژیم می‌کوشد با دادن امتیازاتی به بخش‌هایی از روشنفکران این قشر را در صف هواداران خود نگاه دارد، معذالک هم‌بسر اثر فشار مادی و هم بر اثر احساسات شدید ضد امپریالیستی که با وابستگی روزافزون رژیم به امپریالیسم آمریکا، روز بروز شدیدتر میشود و ناخشنودی شدید از نبودن آزادی و رنج آزادختنای سیاه پلیس، اکثریت روشنفکران ایران خواستار تحولات بنیادی در جامعه ایران هستند. نشانه این ناخشنودی که بصورت مبارزه جدی سیاسی علیه رژیم ترور و اختناق ظاهر میگردد، تعداد بیشتر روشنفکرانی است که در سالهای اخیر برزندان افتاده‌اند و یا در زیر شکنجه و یا در میدانهای اعدام و یا در کوچه‌ها و خیابانها به شهادت رسیده‌اند.

دانشجویان: در اکثریت خود نمایندگان اقشار بینابینی جامعه هستند. تعداد آنان در سالهای اخیر به سرعت افزایش یافته و در حال افزایش است. همه فشارها و تبلیغات فریبدهنده و وعده و وعیدهای رژیم نتوانسته است مانع از گسترش شرکت مستقیم دانشجویان در مبارزات ضد رژیم گردد. مبارزات اعتصابی از پدیده‌های روزمره زندگی دانشگاههای ایران شده است. وجود گرایش به جهان بینی علمی و مارکسیسم - لنینیسم در میان بخش مهمی از دانشجویان - علیرغم اینکه اکثریت این قشر مارکسیسم - لنینیسم را در چارچوب تصورات

خود به روزی خود درك ميكند - شرايط را برای اتحاد طبقه کارگر با بخش مهمی از دانشجویان و روشنفکران ایران در جریان گسترش مبارزات انقلابی آینده بهر از پیش مساعد ميسازد .
 کارمندان بخش دولتی و خصوصي ، بخش مهمی از روشنفکران بهمنای کارکا فکری در دستگاه های دولتی و موسسات خصوصي را تشکیل میدهند . این قشر نیز در دوران اخیر رشد کفی نسبتا زیادی پیدا کرده و در آینده نیز دورنمای رشد دارد . از لحاظ کیفی تجزیه این قشر به دو سمت مقابل در حال گسترش است . شرايط زندگی اگریت شکنده افراد این قشر ، یعنی کارمندان جز ، که حقوق ماهیانه تنها درآمدها شان است و به درآمدهای دلالی و دزدی و ارتشاء تن نمیدهند ، دشوار است و پیوسته دشوار تر میشود . ناخشنودی این کارمندان ، علیرغم اختناق موجود ، در مواردی به اعتراضهای دستجمعی انجامیده است . قشر بالائی کارمندان دولت و موسسات اقتصادی کمبوروکراتیک را تشکیل میدهند ، عمر روز بیشتر با سرمایه داری بزرگ پیوند یافته و در صف دشمنان خلق قرار میگيرد .

روحانیون : روحانیون نیز در اکثریت خود از وابستگان اقتدار بینایی جامعه ميسازند . شرکت بخشی از روحانیین در مبارزات خلق ، چه در انقلاب مشروطه ، چه در دوران جنگ جهانی اول و همچنین در مبارزات برای ملی کردن نفت و نیز در سالهای اخیر بصورت سنتی تاریخی درآمده است . این بخش در عین دارا بودن ویژگیهای معینی ، میتواند در جنبش ریشائی - بخش ملی ایران برای انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک در جبهه خلق شرکت نماید .

ارتش : ارتش ایران در بخش عمده اش ارتش مزدور نیست و افراد آن چه در میان سربازان و چه در میان افسران و درجه داران از جوانان کارگر ، دهقان و روشنفکر و سایر اقشار بینایی ميسازند . در ارتش ایران بهوزات سنت تعمیلی دفاع از مافوق ارتجاع داخلی و امپریالیستها ، همواره يك سنت ترقیخواهانه و ضد امپریالیستی نیز وجود داشته ، کمپیوسته با رشد جنبش رها ئی بخش ملی گسترش یافته و به نیروی قابل توجهی تبدیل شده است . فشار تورم و بحران و گرانی بزندگی افسران جوان و توده نیروهای ارتش که ناراضائی اقشار بینایی را با خود پیوسته به ارتش آورده و رشد میدهند ، در مقامیسه با ریخت و پاشهای میلیارد دلاری رژیم و دزدیهای اقتدار فو قانی ارتش ، تسلط افسران و درجه داران امریکائی بر ارتش ایران و رفتار زندگانان با افسران ، درجه داران و سربازان ایرانی ، خرید های بی حساب تسلیحاتی و ... موجب رشد ناراضائی و بهوز تمایلات ضد رژیم ، احساسات میهن پرستانه و ترقیخواه در صفوف ارتش میگردد . هرچندی یکبار خبر کشف توطئه ای از افسران که به بازداشت و محاکمه و اعدام آنها منجر میشود ، از گوشه و کنار بگوش میرسد که آخرین آن خبر کشف توطئه يك کودتا از سوی گروهی از افسران ترقیخواه در شهر سور ماه جاری بود . در شرايط رشد جنبش رها ئی بخش

ملی میتوان روی پیدایش امکانات مساعدی برای اتحاد طبقه کارگر با بخشی از نیروهای مسلح حساب کرد.

۴ - بسوزواری ملی

قشرهای متوسط و کوچک بسوزواری ایران با وجودیکه در چارچوب مبنی از اختناق کونی که هرگونه مبارزه طبقه کارگر را برای بدست آوردن خواستههای خود دشوار میسازد، بهسر میبرند، معذک در مجموع تسلط سرمایه های بزرگ انحصاری داخلی و خارجی و رقابت آنها با تولیدات داخلی، از فشار اختناق پلیسی و از پائین آمدن قدرت خرید مردم در نتیجه سیاستهای ضد خلقی رژیم، ناراضی بوده، موجودیت خود را در خطر میبینند. بسوزواری ملی متحد ناپایداری است و در شرایط، اوج جنبش کارگری با احتمال زیاد از همکاری با طبقه کارگر بدست بر میدارد و حتی بدشمنان خلق میپیوندد. ولی در شرایط فشار سرمایه داری امپریالیستی و سرمایه های بزرگ داخلی وابسته به آن، آماده همکاری برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک بوده و میگویند تا این تحول را در چارچوب ضائق خود نگذارد. با در نظر گرفتن این خصوصیات متضاد، طبقه کارگر میتواند در دوران تدارک و انجام انقلاب ملی و دموکراتیک با این نیرو نیز متحد شود.

۵ - جنبشهای ملی برای خود مختساری

ایران کشوری است کبیرالطه که در آن خلقهای متعددی مانند فارسها، تشسسرکها، کرد ها، بلوچها، ترکمنها، عربها و غیره با هم زندگی میکنند. بدلیل وجود ستم ملی و بدون تردید یکی دیگر از نیروهای ذخیره طبقه کارگر، جنبشهای ملی خلقهای محروم در ایران است و در این زمینه امکانات عظیم بالقوه ای برای تجهیز جنبه دیگری علیه ارتجاع و امپریالیسم موجود میباشد. همکاری طبقه کارگر با جنبشهای ملی خلقهای محروم ایران از سنتهای تاریخی درخشانی برخوردار است. تنها طبقه کارگر است که بی ریا طرفدار حل کامل مشکل ملی بوده و تمام نیروی خود را برای رسیدن به این هدف بکار میبندد.

۶ - طبقه حاکمه

بسوزواری ایران در دوران اخیر دستخوش تغییرات کمی و کیفی مهمی شده است. این تغییرات اولاً معلول بسط ضامبات سرمایه داری در شهر و روستای کشور، ثانیاً نتیجه ایمن واقمیت که امپریالیسم در کشورهای "جهان سوم" راه رشد سرمایه داری را تشویق میکند و

میکوشد بکمک شیوه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نو استعصاری با بورژوازی محلی همپیوندی و در آمیختگی یابد و نوعی کبریا و وجدید در تقیاس و سیج و نه فقط بازرگانی، بلکه در عرصه های تولید صنعتی، بانگداری، خدمات و تولید کشاورزی بوجود آورد و ثالثاً شمره درآمد روز افزون نفت است که از ۳۳۴ میلیون دلار در سال ۱۳۴۰ به ۴ میلیارد دلار در سال ۵۰ و به سالانه بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سه سال اخیر بالغ گشته است.

بورژوازی بوروکراتیک متشکل از مقامات بالای لشکری و کسری، یکی از اقشار بورژوازی بزرگ وابسته ایران بوده که از محل حق السهم های کلان در معاملات خرید اسلحه و واردات بخش عمومی، مقاطعه های گرانقیمت تأسیسات نظامی و... بنفوذ و گردآوری سرمایه های قابل توجهی دست یافته است و در رأس آن دربار و شخص شاه قرار دارد. این قشر نزدیکترین ارتباطهای مالی - اقتصادی را با سرمایه های امپریالیستی داشت و عمده ترین پایگاه رژیم دیکتاتوری وابسته کنونی است.

بخش دیگری از بورژوازی عمده ایران به فعالیت در زمینه های غیر مولد و بدلالی مستقیم کالاهای امپریالیستی پرداخته است. این بخش مستقیماً از اجرای سیاست "درهای باز" رژیم سود میبرد و از نظر سلیقه سیاسی بسیار نزدیک به بورژوازی بوروکراتیک بوده و قشری از آن اصولاً جزئی از همین بورژوازی بشمار میرود.

آن بخش از بورژوازی بزرگ ایران که بیشتر به فعالیتهای تولیدی اشتغال داشته و مستقیماً در ولخرجیهای گزاف تسلیحاتی رژیم و دادن انواع وامها و اعتبارهای کلان به اقتصاد ورشکسته غرب و واردات بی حساب کالاهای مصرفی و... دینفع نیست، خواستار استفاده هر چه بیشتر از درآمد نفت در جهت واگذاری اعتبارات سرمایهای در بخش تولید و تحدید نفوذ، اختیارات و موقعیت بخش بوروکراتیک در سیاست و اقتصاد کشور است.

در کار اینان، زمینه ازان بزرگ نیز قرار دارند که با در دست داشتن اراضی مغرب بایر و زیرسدها بسیاری از موسسات بزرگ دامپوری را نیز در زیر سلطه سرمایه های خویش دارند و در مواردی سرمایه های آنان با سرمایه های امپریالیستی در آمیخته است.

گرچه این اقشار بورژوازی بزرگ و وابسته ایران بر سر تصرف بازار داخلی، بر سر مواضع با صرفه تر سود خویش و بر سر تسلط فعالیت و دامنه عمل سیاسی خود با سرمایه داری امپریالیستی و بایکدیگر تضادهائی دارند، لیکن در مجموع به حل اختلافهای موجوده از طریق سازش تمایل دارند. در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک، این اقشار که در واقع طبقه حاکمه کنونی را تشکیل میدهند بطور پیگیر در جبهه ضد انقلاب خواهند بود.

* * مرحله انقلاب ایران * *

با توجه به تحلیل فسوق :

از آنجا که علیرغم رشد سرمایه داری در ایران هنوز بقایای جدی مناسبات ماقبل سرمایه داری - چه در زیر بنا و چه در رو بنا - بر حیات اقتصادی - اجتماعی جامعه ما حاکم است ، از آنجا که نفوذ سرمایه های امپریالیستی بر اقتصاد ایران که با راه رشد سرمایه داری توأست و نیز سیطره سیاست امپریالیستی بر سیاست حاکم بر جامعه ما امکان هرگونه رشد سالم اقتصادی و سیاسی را از جامعه ما سلب کرده است ، و از آنجا که کوتاه کردن کامل دست امپریالیسم نمیتواند با ادامه راه رشد سرمایه داری - که امکان نفوذ سرمایه های امپریالیستی و تأمین حاکمیت سرمایه داری بزرگ و سلب موازین دموکراتیک را در اقتصاد و سیاست جامعه بهمراه دارد - صورت پذیرد ، انقلاب ما در این مرحله انقلابی است ملی و دموکراتیک با سنجگیری سوسیالیستی .

از نظر سیاسی برای تحقق وظایف انقلاب قدرت میباید از دست طبقات حاکمه کونوسی یعنی سرمایه داران وابسته و زمینداران بزرگ ، بدست قشرهای ملی و دموکراتیک یعنی پرولتاریا ، دهقانان ، خرده بورژوازی ، روشنفکران میهن پرست و قشرهای ملی و شرقی بورژوازی منتقل شود . انقلاب ما باید دست امپریالیسم را از سیاست و اقتصاد کشور کوتاه کرده ، استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران را تأمین نموده ، بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری را برچیده ، حیات سیاسی و اقتصادی کشور را دموکراتیزه نموده و سرانجام با طمس راه رشد سرمایه داری و اتخاذ سنجگیری سوسیالیستی - که هنوز بعضی استقرار سوسیالیسم نبوده ولی محطهای لازم برای این استقرار را فراهم می آورد - شرایط ترقی واقعی و سالم را بسود خلق ، برای جامعه ما فراهم آورد .

شرط لازم برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ایجاد جبهه واحد گفیه نیروهای ملی و دموکراتیک ، یعنی پرولتاریا ، دهقانان ، خرده بورژوازی ، روشنفکران میهن پرست و قشرهای ملی و شرقی بورژوازی است . اتحاد پرولتاریا و دهقانان رکن اساسی این جبهه را تشکیل میدهد .

میزان پیگیری انقلاب و تحقق وظایف فوق با امر سرکردگی (هژمونی) ارتباط تمام دارد . بنظر ما تنها رهبری پرولتاریا بر جبهه واحد همه نیروهای ملی و دموکراتیک میتواند این انقلاب را با قاطعیت و پیگیری به پیروزی کامل خویش رسانیده و از پیدرتراستن و

حاکمان ترین راه آنرا به انقلاب سوسیالیستی سوق دهند و از کوتاهترین راه جامعه ما را بسوی سوسیالیسم پیش ببرند. اما ما مجذوب تطایلات حد اکثر خویش نیستیم و در امور سرکردگی انقلاب ملی و دموکراتیک و آرایش نیروهای طبقاتی و درجه آگاهی، تشکیک و توانایی آنانرا در جلب نیروهای دیگر تمهین کننده میدانیم و شرط شرکت در جنبه انقلاب را رهبری پرولتاریا بر آن قرار نمیدهیم و معتقدیم که علاوه بر صحت رهبری پیشاوند طبقه کارگر، تجربه خود نموده ما نیز شرط است تا این سرکردگی تحقق یابد. ما در همین تلاش برای تحقق سرکردگی طبقه کارگر بر "جنبه ضمد نیروهای ملی و دموکراتیک" و پیگیرتر ساختن و تعمیق تحولات ایجاد شده، از هر گام مثبتی حمایت کرده و بر طبق موازین کمونیستی خویش به آگاه ساختن نموده و افشای قدهمهای مافی از جانب دیگر نیروهای شرکت کننده در جنبه ضمد خواهیم پرداخت.

ضرورت ایجاد "جنبه واحد ضمد دیکتاتوری"

"چرا سرنگون ساختن سلطنت مطلق باید نخستین وظیفه طبقه کارگر (روسه) قرار گیرد؟ برای اینکه طبقه کارگر زیر تسلط سلطنت مطلق نمیتواند مبارزه خود را در جنبه گسترده ای تکامل بخشد، برای اینکه طبقه کارگر نمیتواند مواضع محکمی نه در زمینه اقتصادی و نه در زمینه سیاسی بدست آورد، برای اینکه طبقه کارگر نمیتواند سازمانهای توده ای استواری ایجاد کند و در برابر همه زحمتکشان پرچم انقلاب اجتماعی را به اهتزاز در آورد و برای اینکه طبقه کارگر نمیتواند بتوده ها پیاموزد که برای انقلاب مبارزه کنند. فقط در شرایط آزادی سیاسی است که مبارزه قاطع تمام طبقه کارگر بر ضد طبقه بورژوا امکانپذیر است، و هدف نهایی مبارزه هم آنستکه پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست گیرد و جامعه سوسیالیستی را برقرار سازد."

(لنین - "مجموعه آثار"، جلد ۴، ص ۲۵۹)

در پیگیری منافع توده ها و در راه تشکیل جنبه واحدی از همه نیروهای ملی و دموکراتیک جهت تحقق اهداف استراتژیک جنبش ربه پیروزی رساندن انقلاب ملی و دموکراتیک، وظیفه همی بهانه تاکتیکی در جهت تحقق این اهداف، در پیش روی همه نیروهای ترقیخواه ایران قرار میگیرد و آن عبارتست از نبرد در امر سرنگونی رژیم دیکتاتوری فاشیستی که بصورت

عمده ترین سد در مقابل گسترش جنبش رها بخش ملی در آمده است . و از آنجا که شرط ضروری تحقق این سرنگونی ایجاد جبهه ای واحد از تمام نیروهای ضد استبداد و دیکتاتوری است ، لذا ایجاد "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بمثابة نخستین گام در راه تحقق این هدف تکنیکی و بدنبال آن اهداف استراتژیک جنبش ، ضرورت حیاتی گسب میکند .

روند رشد شرایط عینی در کشور ما از سال ۱۳۵۳ تسریع شد . تضاد های درونی طبقه حاکمه اندک اندک نمود های بازی یافت و در شکل لغو آخرین امتیازات اقتدار وسیعتری از طبقه حاکمه بصورت انحلال دو حزب فرمایشی " مردم " و " ایران نوین " و ایجاد حزب فاشیستی " رستاخیز " منعکس گردید . بموازات این روند ، رشد بحران اقتصادی از وخامت وضع معیشتی توده های بستمکش و مبارزات آینده آنان خبر میداد . تورم که در سالهای ۴۹ - ۵۱ از ۴/۳۶ درصد فرا تر تغییرت در سال ۵۳ به بیشترین میزان خود پس از جنگ جهانی رسیده و به ۱۵/۵ درصد بالغ گردید . این رقم در سال بعد به ۲۲٪ افزایش یافت و در سال جاری طبق پیش بینی خود رژیم (" رستاخیز " ۲۲ شهریور ۵۶) از عدد غول آسای ۸/۳۹٪ نیز فراتر خواهد رفت . پول نفت که در سال ۵۳ افزایش چشمگیری یافت به امری برای فربه کردن اقتدار حاکم و صرف هزینه های گزاف در راه های غیر تولیدی (خرید اسلحه و ساختن تاسیسات نظامی و ...) و خرج از کشور بصورت وامها و واردات عظیم محصولات کشاورزی و کالاهای مصرفی تبدیل گردید و جز به وخامت سریع وضع زندگی توده های زحمتکش نیانجامید . مبارزات طبقه کارگر علیه رژیم خفقان شدید ، در راه خواستهای صنفی - اقتصادی پیش سرعت رشد یافت و کارگران که ضرورت تشنگ را برای دفاع از حقوق خویش دریافته بودند بمبارزه وسیع دست زدند . دهقانان به نظمهات گسترده ترو ریز افزونی در راه خواستهای اقتصادی خویش از قبیل ممانعت از اجحافات بانسک ، ربا خوار ، مالک و زمیندار ، خرید محصولات کشاورزی توسط دولت ، خودداری از واردات بی حساب محصولات کشاورزی ، افزایش قیمت خرید محصولات در مقایسه با رشد هزینه زندگی و ... اقدام کردند .

رشد ناراضیها در راین ، طبقات حاکمه را بوحشت انداخت و تضاد های درونی آنها شدت داد . اعتراضات اقشار این طبقه علیه رهنمای سیاسی حاکم رشد و گسترش یافت و بموازات اینسن امر وضعیت جهانی حکومت نیز متزلزل گردید . پیش بینی " شورش " ، " ناراضی جدید " و " بحران واقعی " در ایران (صاحب سربیر نیوزیک با شاه - ۱۲ آبان ۵۶) در میان فعال امپریالیستی افزایش یذیافت . عدم اعتماد سرمایه ها به استحکام پایه های رژیم باعث شد که وی نتواند محلی برای اخذ وام جهت ۱۴۵ میلیارد ریال از کسر بودجه اش در سال ۵۵ بپاید .

قابلیت سازمان یابی و قدرت ایدئولوژی طبقه کارگر ایران، اقتدار حاکمه را به اندیشه جمع آوری نیرو انداخت، تمایل به تشکیک در میان بورژوازی ایران اعم از اقتدار ملی و وابسته شدت پذیرت و اعتراضات علیه دیکتاتوری و اختناق موجود با لا گرفت. از جانب دیگر رژیم برای جلوگیری از رشد تصور چاره کار را در جلوگیری از افزایش دستمزدها و حقوق یافت که این کار عملاً رشد و گسترش اعتراضات توده ای آینده را در پی نخواهد داشت. توده ها اندک اندک عدم توانائی نسبی طبقه حاکمه را در حکومت بشیوه سابق دریافتند و بعنوان مثال بدون توجه به حملات و سرکوبهای وحشیانه او با اتکا به یورش به خانه سازی پرداخته و وی را به عقب نشینی متضاحانه ای مجبور نمودند.*

مبارزات توده ها بتدریج اوج میگرفت و هر روز صدای حق طلبانه مبارزات مردم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و کسبه، کارمندان، روشنفکران، اقتدار کوچک و متوسط بورژوازی و حتی برخی از اقتدار بورژوازی بزرگ نیز برمیخیزد. اقتضای این بورژوازی که از سوشی مستقیماً در زد و بند ها و سوء استفاده های کلان دستگاه بورکراسی و نظامی رژیم از درآمد های هنگفت نفت سهمی ندارد و رکود اقتصادی، تورم و کاهش قدرت خرید مردم سبب کاهش سود دهی سرمایه هایشان نسبت به دهه گذشته شده است و از سوی دیگر با نگرانی فزاینده های توده های زحمتکش مردم را که با منت بدیوار استبداد میکنند، میشوند، با احساس عواقب سیاست رژیم دیکتاتوری بتدریج بصورت مخالفان استبداد محمد رضا شاه میپیوندند و صدای اعتراض خود را - هرچند ضعیف - بگوش رژیم دیکتاتوری میرسانند.

رژیم دیکتاتوری که روز بروز پایگاه اجتماعی تنگ تر میشود، مجری سیاست مرتجعترین و طفیلی ترین قشر بورژوازی دلال و بوروکراتیک گردیده است و با بیگیری در دنبال کردن منافع این قشر - که تنها حامی دیکتاتوری فاشیستی در شرایط کنونی است - علیرغم نشان دادن گوشه چشمانی به دیگر اقتدار بورژوازی بزرگ، حتی از برآوردن خواسته های آنان تیسر عاجز مانده است.

(*) تجربه فوق بار دیگر نشان داد که هنگامیکه توده ها بدون آگاهی و تشکیک، بدون رهبری پیشاهنگ دست به تعرض بر علیه دستگاه حاکمه میزنند، هرچند که بتوانند بطور موقت وی را بمقتب نشینی هائی نیز وادار نمایند، ولی نخواهند توانست پیروزی بدست آمده را حفظ کرده و به سنگر جدید دشمن حمله کنند. تعرض جدید رژیم برای تخریب خانه های توده های زحمتکش در خارج از محدوده پیرامون عقب نشینی سراسیمه اش، بار دیگر نشان داد که تا چه حد پیشاهنگان از جنبش توده های مردم عقب مانده و از رهبری آن غافلند. این است شمره ۶ سال "ترور فردی" و بیش از ۶۰۰ انقلابی شهید و هزاران مبارز اسیر.

بخشی از بورژوازی بزرگ ایران (عمدتاً بخش تولیدی) که با فرستادن نمایندگان خود به کابینه انتظار تغییراتی بسود خود داشته و این تحول را بخود تبریک میگفت، بتدریج از تعجب نشینی رژیم در مقابل خود نا امید شده و آرام آرام صدای اعتراض خود را بلند میکند و در ارگان خود (مجله اکونومیست) سخن از فساد دستگاه بوروکراتیک و احتفال خریده شدن افرادی که بدان داخل میشوند (یعنی نمایندگان همین بورژوازی در کابینه) میراند، از کنترل دستگاه بوروکراتیک دولتی بر اقتصاد کشور (بسود خود همین دستگاه) ابراز نارضایتی میکند و خواستار اقتصاد آزاد اروپائی (و در نتیجه دموکراسی اروپائی - ولی بصورتی ناپیگیر) میگردد .

اقتدار کوچکتر بورژوازی که بسی بیشتر از قشر فوق از سیاستهای اختناق رژیم زیان برده اند، صدای خود را کمی بلند تر و اعتراض خود را بگونه ای رادیکالتر ابراز میدارند . اینان هر چند خواهان دموکراسی هستند لیکن از جنبش توده ها در وحشت بوده و شعارهای آزادینواعتان خود را با ناپیگیری عرضه میدارند . خواستار آزادیهای سیاسی میشوند ولسی از شرط بنیادی تامین این آزادیها یعنی " انحلال سازمان امنیت (ساواک) " سخن بهمان نمی آورند . " آزادی بیان، اندیشه و اجتماعات " و " انصراف از حزب واحد " را میخواهند لیکن جز جدائی ناپذیر این آزادیها یعنی " آزادی بی قید و شرط احزاب و سازمانها " را نیاستار نمیشوند . از میان اینان بورژوازی ملی از سیاستهای اقتصادی رژیم در جهت وابسته گردن هر چه بیشتر اقتصاد کشور به امپریالیسم و قائل شدن اولویت برای بخشهای انحصاری و بزرگ سرمایه داری داخلی و خارجی و نیز از اختناق سیاسی حاکم بر جامعه بشدت رنج میدارد و اقتدار مختلف آن با شعارهای گوناگون پا به عرصه نبرد میگذارد . اگر چه در اعتراضات اینان خطوط تیره ای از حملات ضد کمونیستی بچشم میخورد ولی، با توجه به خصلت دوگانه بورژوازی ملی، در مجموع در صورت داشتن صداقت در اهداف ملی و دموکراتیک خود - همانطور که تجارب تاریخی بارها ثابت کرده است - به توده ها نزدیکتر خواهد گردید و نه تنها در مبارزه با دیکتاتوری بلکه در مبارزه برای تحقق اهداف استراتژیک جنبش نیز بطور نسبی با توده همراه و همگام خواهد بود .

در پیشاپیش همه این نیروها پرولتاریا و از دنبال وی دهقانان و خرده بورژوازی شهری گام برمیدارند که خواستار محو کامل دیکتاتوری فاشیستی و قطع کامل نفوذ امپریالیسم رنفسی طرد راه رشد سرمایه داری از جامعه ما هستند .

در این میان از سوشی امپریالیسم تحت فشار مبارزات پیگیر جنبش کمونیستی و کارگری بین المللی، جنبشهای رها بیخشی ملی و افکار عمومی شرقی جهان، مجبور به عقب نشینی از مواضع قبلی خود شده و علیرغم میل و اراده خویش ناگزیر به برخی مخالفتهای رژیمهای

ارتجاعی و فاشیستی در سراسر جهان گردیده است. و از سوی دیگر در دوران ما که محتوی آنرا گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تشکیل میدهد، در مرحله کنونی بحران عمومی سرمایه داری که توده های ملوئی زحمتکشان را به روگردانیدن از سرمایه داری کشانیده و در شرایطی که در بسیاری از کشورهای جهان رژیمهای ناپایداری فاشیستی یکی پیر از دیگری سرگرم می گردند، پیدا کردن جانشینان قابل قبولی (قابل قبول برای امپریالیسم) بجای رژیمهای فاشیستی باقی مانده، ضرورت حیاتی برای امپریالیسم بدل گردیده است.

در ایران امپریالیسم مدتهاست که بدلیل ناستواری و محدودیت پایگاه اجتماعی رژیم حاکم، در اندیشه راه حل قابل قبولی برای احتراز از از دست دادن این سبیل استراتژیک و بسیار مهم خود است. اما عقب جنبش ملی و دموکراتیک در کشور ما تا کنون دو بار رنگ خطر جدی را برای استیلای فاشیست ها روی بصر آورده، در بار اول از این اندیشه بهیچون آورده است. امپریالیسم بخوبی به مق و سرعت رشد جنبش دموکراتیک و ملی خلق ما در شرایط دموکراسی (هر چند هم که ناقص باشد) آگاه است و به همین دلیل هنوز نتوانسته راه حلی برای خلاصی از بحران در کشور ما بیابد و به همین دلیل دیگاتوری فردی امکان دوام و مقاومت در مقابل خواست وی را یافته است.

اما اکنون رشد ناراضی از پائین که به خطری جدی و نزدیک برای امپریالیسم بدل میگردد، او را به تجدید آرایش سیاست خود وادار نموده و این بار مقاومت دیگاتوری فردی - هر چند که محافظ ضافع صره های قدیمی بسیاری نیز هست - چندان نتواند پائید. ولی خطر در همینجا نهفته است.

نباید اجازه داد که تغییر سیاست امپریالیسم و عقب نشینی او با میل و اراده و در محدوده منافع وی باقی بماند. تجربیات مکرر تاریخی و از جمله تجربه سالهای ۴۲ - ۳۹ با پایان خونین آن نشان داده است که زمانیکه ابتکار عمل در دست امپریالیسم و ارتجاع باقی بماند و فشار سازبان یافته آگاهانه توده های مردم این محدوده را نشکند و آنرا به پیش برند، حاصل هرگونه تغییری جز بازگشت مجدد دیگاتوری و سرباز دوباره و دیر پای تسمه زده زحمتکش نخواهد بود.

تنها با درک منافع اساسی توده ها و آگاه ساختن آنان بدین منافع، بسیج و تشکیک نمودن تمام مظاهر ناراضی از دیگاتوری، و اتحاد همه این نیروها در یک "جبهه واحد ضد دیگاتوری" است که میتوان عقب نشینی را به امپریالیسم و ارتجاع داخلی تحمیل نموده، و یک بیک سنگرهای آنانرا تسخیر کرد.

برای نیل به پیروزی نهائی و دستیابی به اهداف استراتژیک باید در هر لحظه آنچنان

تاکیکی را اتخاذ نکرد که به بسیج بیشترین نیروها، متفرد کردن دشمن اصلی، و خنثی نمودن نیروهای مردم و متزلزل در آن لحظه مصممین بیانجامد. اتخاذ تاکیک مناسب بر مبنای ارزیابی صحیح از نیروهای خودی و دشمن در هر لحظه و آگاه ساختن و جلب توجه ها بسوی آن، یگانه راه پیروزی در نبرد با دشمن در لحظه حاضر نیرومند تر از خویش است:

"پیروزی بر دشمن نیرومند تر از خویش فقط در صورتی ممکن است که متشاهی درجه نیرو بگیرد. شود و از هر "شکافی" میان دشمنان، هر اندازه هم کوچک باشد و از هر تضاد عناق میان بورژوازی کشورهای مختلف و میان گروهها یا انواع مختلف بورژوازی درون هر یک از کشورها و نیز از هراسگانی، هر اندازه هم کوچک باشد، برای بدست آوردن متحد توده ای، متحد موقت، مردم، ناپایدار، غیر قابل اعتماد و مشروط حتما و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود. کسی که این مطلب را نفهمیده باشد، هیچ چیز از مارکسیسم و بطور کلی از سوسیالیسم علمی معاصر نفهمیده است."

(لنین - "بیماری کودکی...")

باید دانست که مناسب با اهداف تاکیکی و استراتژیک جنبش، مناسب با مراحل مختلف رشد انقلاب، نیروهای شرکت کننده در "اتحاد" برای نیل به این هدفها تغییر می کنند. برخی نیروها بر سر یک هدف تاکیکی حاضر به همکاری هستند ولی بر سر هدف تاکیکی دیگر حاضر به همکاری نخواهند بود. نیروهایی هستند که در یک مرحله انقلاب در عداد متحدین در می آیند، لیکن در مرحله تکامل یافته تر آن خود را از صفوف متحدین انقلابی جدا میکنند. بنظر ما هدف عمده تاکیکی در شرایط کنونی، عبارتست از سرنگونی رژیم استبدادی شاه به منظور تسهیل دستیابی به اهداف استراتژیک جنبش و بنا بر این نیروهایی که در مبارزه برای تحقق این هدف شرکت خواهند نمود تمام نیروهای مخالف دیکتاتوری فاشیستی محمد رضا شاه هستند و الزاما با نیروهای شرکت کننده در "جبهه متحد ملی و دموکراتیک" یکسان نبوده و طیف وسیعتری را تشکیل خواهند داد.

ایجاد "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" این امکان را فراهم میسازد که فعالیت نیروهای شرکت کننده در آن - علی رغم آزادی عمل آنها در تبلیغ و ترویج ایدئولوژی و مرام خود و فعالیت در جهت گسترش سازمان خود و بالتبع نتیجه مبارزه ایدئولوژیک سازنده در درون این جبهه - در جهت سرنگون ساختن دیکتاتوری فاشیستی هماهنگ گردیده و سرنگونی این دیکتاتوری بطور نسبی در کوتاه ترین زمان ممکن عملی گردد.

هرگونه سنگ اندازی یا پافشاری در بتاخیر انداختن چنین جبهه ای، تنها بتفقد دشمن

تمام میشود. این نشاندهی، خواه آگاهانه و از سوی کارگزاران رژیم در درون جبهه مبارزان و خواه ناآگاهانه و از روی بی‌تجربگی، تکروی و پیرپادادن به نیروی خرد، از سوی نیروهای ضعیف باشد، مستقیماً به ابقاء رژیم دیکتاتوری و قرارگرفتن توده‌های بدون‌پیشا-هنگ در زیر ضربات ارتجاع و بحران انقلابی قریب‌الوقوع خواهد انجامید.

در دوران اخیر مائوئیستهای نفاق‌افکن - که حتی یک لحظه حاضر نیستند (یا نبودند؟) تفنگهای (البته در حرف) خود را به زمین گذاشته و از "روستا" به شهر بازگردند - بمنظور پوشاندن سازش‌خود با رژیم شاه و برای منحرف نمودن مبارزان صدیق ناآگاه از جهت صحیح مبارزه، با "تئوری" جدیدی بمیدان آمده‌اند یعنی بر اینکه گویا در حال حاضر باید برای "جمهوری دموکراتیک نوین" مبارزه کرد و شعار سونگونی رژیم دیکتاتوری سرباز زدن از مبارزه در این راه بوده و ارتجاعی است! و شگفتا که برخی از مبارزان صدیق نیز به پیروی از اینان معتقدند که گویا شرکت در "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بمنزله سازش با بورژوازی است. این نیروهای صادق و مبارز باید بدانند که چنین برگشت:

"سوسیال دموکراتهای انقلابی روسیه در دوران پیش از سقوط تزارسم بارها از خدمات لیبرالهای بورژوا استفاده کرده‌اند، بدین معنی که به سازشهای عظمی بسیار با آنها تن در دادند. در سالهای ۱۹۰۲ - ۱۹۰۱ - ۰۰۰۰ همیشه تحریک سابق، "ایسکرا" ... با استرووه رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوازی، اتحاد سیاسی صوری برقرار ساخت (البته برای مدتی کوتاه) و همزمان با آن توانست قاطع‌ترین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی را علیه لیبرالیسم بورژوازی و علیه کوچک‌ترین مظاهر نفوذ آن در درون جنبش کارگری انجام دهد و آنی از مبارزه باز نایستد. بلشویکها پیوسته همین سیاست را ادامه میدادند از سال ۱۹۰۵ آنها بطور مستمر روی اتحاد طبقه کارگر و دهقانان علیه بورژوازی لیبرال و تزارسم پافشاری میکردند و در عین حال هیچگاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزارسم سرباز نمیزدند ..."

(لنین - "بیاماری کودکی ...")

و نیز: "سوسیال دموکراتها از طبقات ترقیخواه جامعه در برابر طبقات ارتجاعی یعنی از بورژوازی در برابر اشراف ممتاز زمیندار و منصبداران دولتی و از بورژوازی بزرگ در برابر توقعات ارتجاعی خرده بورژوازی، پشتیبانی میکنند. لازمه این پشتیبانی هیچگونه سازش با برنامه‌ها و اصول غیر سوسیال دموکراتیک

نیست و چنین سازش را ایجاب نمیکند، این يك پشתיانی از متحد خویش در برابر دشمن معین است و هدف سوسیال دموکراتها نیز از این پشתיانی تسریع سقوط دشمن مشترک است، ولی سوسیال دموکراتها از این متحدین موقت هیچ انتظاری برای خود ندارند و در هیچ زمینه ای هم به آنها گذشت نمیکنند. سوسیال دموکراتها از هر جنبش انقلابی علیه نظام اجتماعی کوتی و از هر خلق ستمکش و پیروان هر مذهب و هر گروه اجتماعی ستمزده و غیره و غیره در مبارزه آنان برای احراز برابری حقوق، پشתיانی میکنند.

(لنین - "وظایف سوسیال دموکراتهای روسیه")

آنانکه صادقانه ولی نا آگاهانه در این پندارند که گویا دموکراسی بورژوازی برای طبقه کارگر سودمند نیست و کمونیستها باید فقط بدنبال "اهداف نهائی خود" باشند، بایست بدانند که انقلاب محصول عصیان توده های غیرمشکل و ناآگاه نیست. مبارزاتی که در آن توده های زحمتکش بدون رهبری و پیشاهنگ به عرصه مبارزه کشیده شده اند (از جمله انقلابهای قرن ۱۹ فرانسه، انقلاب ۱۹۲۱ - ۱۹۱۸ آلمان و سرانجام تجربه سالهای ۴۲ - ۳۹ ایران) بخوبی نشان داده که از مبارزات توده های بدون پیشاهنگ، بدون سازمان و غیرمشکل تنها بورژوازی و انتشار گوناگون طبقات حاکم بهره میجویند و "پرولتاریا برای بدست آوردن قدرت حاکمه سلاح دیگری جز سازماندهی ندارد" (لنین) و از آنجا که در زیر تسلط سلطنت مطلقه "طبقه کارگر نمیتواند سازمانهای خودمختاری ایجاد کند" (لنین) دموکراسی بورژوازی (هرچند هم ناقص باشد) بویژه برای پرولتاریا ضروری است و بسیار هم ضروری است:

"ما باید لیبرالها را مورد انتقاد قرار دهیم و نیمه کاری آنها را فاش نماییم. این صحیح است. ولی ما در عین اینگونه دودیت و کتبه بینی هر جنبش دیگری بغیر از جنبش سوسیال دموکراتیک را فاش میسازیم، موظفیم به پرولتاریا توضیح دهیم که در مقایسه با حکومت مطلقه حتی آن مشروطیتی هم که حق انتخابات همگانی میدهد، گاهی است به پیشرو به اینجهت پرولتاریا نباید رژیم موجوده را به چنین مشروطیتی ترجیح دهد."

(لنین - "یک گام به پیش دو گام به پس")

به کسانی که الفاظ خوش آهنگ ولی بی محتوای صائوئیستها را - در مورد اینکه گویا پشתיانی کمونیستها از عناصر و نیروهای ضد دیکتاتوری طبقات حاکم و همکاری با آنان در راه سرنگون ساختن رژیم استبدادی شاه بمعنی خدشه دار کردن مرز بین خلق و ضد خلق،

بین انقلاب و ضد انقلاب - جدی میگیرند، یادآوری میکنیم گفته‌هایمان، لنین را، که:

"افراد ساده لوح و بکلی بی تجربه میپندارند همینکه مجاز بودن سازش بطور اعم پذیرفته شود، هرگونه مرز میان اپورتونیزم، که ما بطور آشتی ناپذیر علیه آن مبارزه میکنیم و باید مبارزه کنیم، از یکسو - و مارکسیسم انقلابی و کونیسم از سوی دیگر، سترده خواهند شد. ولی به چنین افرادی، چنانچه هنوز نفهمیده باشند که تمام مرزها خواه در طبیعت و خواه در جامعه، متحرک و بصیرتان معینی مشروط هستند، از هیچ راهی جز از راه حلوانی تعلیم و تربیست، روشنگری و تجربه آموزی در زمینه‌های سیاسی و زندگی روزمره، نمیتوان کمک کرد." (لنین - "بیماری کودکان...")

پیش‌بینی آینده نزدیک چندان دشوار نیست و این پیش‌بینی ما را به پاسخ صادقانه هرچه صریحتر، هرچه روشنتر و هرچه سریعتر به ضرورت‌های مردم جامعه ملزم میسازد. آن ضرورتی که تحقق آن در لحظه کنونی تنها راهی است که ما را بسوی انقلاب پیروزانهد ملی و دموکراتیک خلق رهنمون میشود:

سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی

بیگفتار:

*** در راه سازمانگری انقلابی بکنیم ***

هم وطن مبارز!

در شرایطی که رشد مبارزات و نیازهای توده‌ها از پائین، ضرورت‌های پیوستگی و اتحاد کلیه نیروهای ضد استبداد را در جهت سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی در دستور روز قرار داده است و در شرایطی که هیچ انقلابی صادق نیست و از پاسخ به این ضرورت و کوشش برای تأمین پیوستگی و استحکام صف‌های نیروهای متمدن در مقابل ارتجاع سیاه فاشیستی سر باز زند، بخشی از نیروهای آزادیخواه، دشمن اصلی را رها کرده و مبارزه با دیگر نیروهای متمدن پرداخته‌اند، که نتیجه آن - در شرایطی که "ساواک" خود دست به شایعه پراگشی و تفرقه اندازی زده و رژیم میکوشد به اشکال گوناگون، با تمام قوا و با استفاده از تمام وسایل، نیروهای متمدن را از یکدیگر جدا کرده و از تحقق اتحاد جلوگیری کند - جز بنفخ دشمن تمام نخواهد شد.

برخی از مبارزان درست در وضعیتی که پایه‌های رژیم بشدت لرزان شده و تنها با حمایت کلیه مبارزان و آزادخواهان راستین میتوان آنرا سرنگون کرد، دشمن اصلی خود را از یاد برده، بهیاد اختلافات خود با دیگر نیروهای انقلابی افتاده‌اند و توجه نمیکند که چگونه با این عطل خود،

ناآگاهانه و رژیم دیکتاتوری را از روطه هلاکت می‌رسانند .

کونیستیها هیچگاه وجود تنوع عقاید در جنبش و وجود اختلاف نظرهای اصولی را انکار نکرده اند و از هیچ کس نخواسته و نمیخواهند که اختلاف نظر خود را با آنها و یا با هر نیروی دیگری کار یا مسکوت گذارند و معتقدند که مبارزه علمی و سالم ایدئولوژیک نه تنها مانع کار نیست بلکه برای بهبود آن حیاتی است .

جنبه اتحاد مفاد هاست . جنبه اتحاد نیروها برای یک هدف مشخص است ، قطع نظر از همراستی که این نیروها برای رسیدن باین هدف برگزیده‌اند و شیوه مبارزه ای که برای نیل به این مقصود درست می‌دانند و صرف نظر از اینکه هر یک از جریانهای سیاسی که در بوجود آوردن چنین جنبه ای شرکت می‌جویند ، برای دوران پس از برانداخته شدن دیکتاتوری چه برنامه‌ای برای ادامه راه داشته باشند . جنبه مبارزه ایدئولوژیک را نمی‌تواند ، بلکه در عین تأمین وحدت عمل کلیه نیروهای شرقی ، بهترین شرایط را برای یک مبارزه ایدئولوژیک آزادانه و همه جانبه فراهم می‌سازد . بایک پگرا اختلاف عمیق ایدئولوژیک دارید ؟ بیائید بآن شک صحیح بدید و همراه با مبارزه در جهت تحقق اهداف اصولی و دراز مدت خود ، تفرقه و تلاش مجرب در جنبش را که جز به نفع دشمن خلق - دشمنی که اکنون بر لب گور ایستاده است - تمام نمی‌شود ، دامن نزنید .

جنبش کونیستی ، جنبشی است بلند نظر و با مشرب وسیع . این جنبش از زمان انتشار "مانیفست حزب کونیست" تاکنون همواره پرچمدار جنبشهای انقلابی بوده و همواره خواسته است تا با تمام جریانهای سیاسی که در بر داشتین یک گام - ولو یک گام - مثبت نینهند ، همکاری کند

تجربه دولانی و بیش از ۱۰۰ ساله تلاش کونیستیها برای همکاری یا سایر نیروهای انقلابی یک قانونفندی عام را با ثبات رسانیده است و آن اینکه در رفراز و تشبیب انقلابی ، همه انقلابیون و مبارزان صدیق از هر قشر و صاحب هر نظر و عقیده‌ای که باشند همواره به جنبش

کونیستی نزدیک می‌شوند و نه دورتر . وجود این قانونفندی را میتوان با مراجعه بتاريخ جنبش انقلابی همه کشورها اثبات کرد . سون یاتسن ، نهرو ، ناصر ، مصدق ، فاطمی و ده‌ها دیگر از این نمونه‌ها (و تمام تاریخ هفتاد ساله اخیر کشور ما) گواهانی بر این حقیقت اند .

هر جا که جنبش انقلابی با مستگیری در جهت دفاع از منافع طبقات زحمتکش و محروم راجه گسترده ای پیدا کرده و نیروهای وسیعی از خلق را بسیج نموده ، مبارزان صادق مذهبی نیز د و ترید و شهادت را ن طبقاتی خود که از جهان بینی غیر مذهبی و یا از مذاهب دیگر پیروی می‌کرده اند ، در صفوف نبرد شرکت کرده و همراه با مبارزان دیگر با خون خود پرچمهای نبرد را رنگین ساخته و گام بگام بسوی پیروزی پیش رفته اند .

مارکسیستها با آموزش از جهان بینی علمی خود به این حقیقت واقفند که انقلاب راننده‌های

ملیونی زحمتکشان شهروده انجام میدهند و بدون همکاری مبارزان راه طبقه کارگر و مبارزان انقلابی دارای اعتقادات مذهبی مشکلات اضافی بر سر راه پیروزی انقلاب اجتماعی پدید میشود. آنها بخوبی آگاهند که ارتجاع حیلہ گرو کینه کار با تمام وسایلی که در اختیار دارد میکوشد اعتقادات مذهبی توده های زحمتکش و مبارزان انقلابی مذهبی را در جهت دشمنی با نیروهای انقلابی هوادار راه جهان بینی طبقه کارگر برانگیزد و آتش دشمنی و نفار را میان زحمتکشان دامن زند و از همکاری آنان جلوگیری نماید. باید پذیرفت که این حیلہ ارتجاع در دوره های کم و بیش طولانی در تاریخ کشورهای مختلف با موفقیت همراه بوده است. با ایمن تلاش ارتجاع توانسته است بخشی از زحمتکشان را علیه بخش دیگر بسیج کند و بکمک این تفرقه مقاصد غارتگرانه و استثمارانه خود را به هر دو گروه تحمیل نماید.

تجربه نسل جوان انقلابی کشور ما بوضوح نشان داد که این مبارزان که با قالبهای مذهب یا مارکسیسم مبارزه با دشمن خلق پرداخته اند، هیچگاه مبارزه میان خود را مبارزه با جلا د توده ها ترجیح نداده اند. بانگ رسای ناصر صادق مبارز انقلابی مسلمان در دادگاه نظامی در گوش هر روزنده صادقی طنین انداز است که میگفت:

"ما مسلمانیم ولی به مارکسیسم بعنوان یک مکتب شرقی اجتماعی احترام نمیگذاریم." و گفته محمود رجوی در دادگاه نظامی دشمنان هر انقلابی مذهبی صادقی است که:

"انقلاب اکبر ۴۰۰ میلیون مردم شوروی را آزاد کرد. دولت شوروی بعد از انقلاب اکبر همه امتیازات استعماری تزارها را از بین برد. انقلاب سوسیالیستی خطر برداشتن اختلافات طبقاتی را در ایران ایجاد کرد."

و خسرو گلبرخی مبارز انقلابی شهید در دفاعیات حماسه آفرین خود در دادگاه نظامی رژیم پدیده گونه به ندای اتحاد طلبانه مبارزان صادق مذهبی پاسخ میگوید:

"من که یک مارکسیست - لنینیست هستم و به شریعت اسلام اوج نمیگذارم ..."

مبارزه با مارکسیسم را هدف قراردادن در شرایطی که باید سرنوشت دیکتاتوری فاشیستی با حکماری کلیه نیروهای ضد استبداد تعیین گردد، عملاد رنقته مقابل منافع واقعی خلق قرار میگیرد. تجربه سالهای قبل از کودتا به آنانکه به خواست توده ها اوج میگذارند نشان میدهد که

توده زحمتکش و محروم خود منافع واقعی خویش را در اتحاد میداند و نه در تفرقه. و نیز نشان میدهد که تنها کسانی که چنین نیازی را درک کرده و در عمل برای تأمین آن مبارزه برخاستند، مبارزان راستین راه سعادت توده ها بودند. مصدق بدین دلیل توانست به آنجنان شخصیت ملی بدل گردد که به مردم رو آورد و همکاری با کونیستها را پیشه خود ساخت و پایبندی در کمر حسین فاطمی، ادامه دهنده راه وی، مبارز صدیق و پیگیر راه سعادت توده ها که تا آخرین

دم حیات خویش يك لحظه اتحاد با کونیست‌ها را ترك نكفت ، راهنمای هر آزاد یخواه صادق است که دوباره آزودن تجربه تلخ تاریخ را نمیخواهد .

توده زحمتکش‌پشتیان و دوست خود را بخوبی می‌شناسد و نمایندگان صادق وی نیز نزدیکی به یاران و پشتیبانان خلق راپیشه خود می‌سازند . تجربه فراز و نشیبهای جنبش انقلابی ۶۰ ساله اخیر کشور ما وجهان (از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر تا کنون) بآنانکه نزدیکی با توده ها را می جویند با شایستگی اتحاد شوروی را بهترین دوست خلقهای ایران و جهان ، در راه مبارزه با امپریالیسم و کسب استقلال ملی نشان داده است . دکتر محمد مصدق قهرمان ملی جنبش دموکراتیک کشور را این حقیقت را در نامه خود به ماکسیموف سفیر وقت شوروی ، چنین بیان میکند :

"جناب آقای سفیر ، امید وارم که تقریباً من به مقام و موقعیت دولت شما علاقه مند علاقه من بموقعیت دولت شما از نظر مصالح ایسرا ن است و چنانکه در مجلس علناً اظهار داشته ام ، گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غائب شده است ، روزگار ایران تیره شده است"

(حسین کی استوان - "سیاست موازنه منفی" ، جلد ۱ ، ص ۲۴۷)
آزاد یخواهان ایران از نبودن آزادیهای دموکراتیک رنج برده و نفرت خود را از کشتار جوانان مبارز در کوجه و خیابانها و شکجه هولناک آنان بدست عمال جنایتکار "ساواک" ، بیان میکنند . این آزاد یخواهان باید بدانند که اکنون همین مبارزان برای نابود ساختن همان عوامل مورد نفرت اینان - که جز با سرنگونی دیکتاتوری فاشیستی و نابودی کامل هشت پای امریضی "ساواک" و قطع تمام اعضا ، و جوارح آن و تاصین آزادیهای دموکراتیک صورت نخواهند گرفت - همکاری در یک "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را پیشنهاد و توصیه میکنند .
هم وطن مبارز !
انقلابی صادق مذهبی !
رضنده کونیست !

ضد شویم و با یگانگی عمل خویش
دیکتاتوری فاشیستی را سرنگون سازیم

"گروه" شمشاد از

"سازمان چریکهای فدائی خلق"

آبان ۱۳۵۶

"... آنها" (مخالفین مارکسیستها) " اکنون از

دیدن انتقادات و مباحثات ما شادمان شده و گفته

نظرانته وجد درمی آیند . البته سعی خواهند

کرد که برای مقاصد خویش رنگات جداگانه ای را از

رساله من که مختص به اشتباهات و نواقص حزب

ماست ، بیرون بکشند . اما اکنون دیگر سوسیال -

دموکراتهای روس بقدر کفایت در میدانهای نبرد ،

هدف تیرباران واقع شده اند که از این نیشگونها

مشتوش نشده و علی رغم این نیشگونها عمل انتقاد از

خود و افشای بیرحمانه نواقص خویش را که نموده

نهضت کارگری قطعاً و حتماً آنها را تلافی خواهد

کرد ، دنبال نمایند "

(لنین - " يك گام به پیش دو گام به پس")